



جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش پرورش
تیم و نگارخانه

دستور

سال سوم

دوره راهنمایی تحصیلی

۱۳۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مؤسسه عالی علمی و فرهنگی ایران
مركز نشر دانشگاهی
راهنمای کتابخانه
شماره کتاب: ۶۵۴۶
۸۳، ۳، ۱۳، ۱۳

دستور زبان فارسی ۲

دوره راهنمایی تحصیلی

مرحله دوم تعلیمات عمومی



۱۳۶۱



۱۳۶۱
۴۶۵
/ ۳

پدیدآورندگان

مؤلفان:

حسن انوری غلامرضا ارژنگ حسن احمدی گیوی

این کتاب در سال ۱۳۶۰ در دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی
و تألیف کتابهای درسی مورد تجدیدنظر قرار گرفت .

صفحه پرداز: حسن فخارزاده

حقوق مادی این اثر متعلق به وزارت
آموزش و پرورش است .

چاپ از: شرکت چاپ و نشر ایران

فهرست

۳	نقش ۱
۸	نقش ۲
۱۱	نقش نهادی
۱۳	مطابقت نهاد و فعل
۱۷	نقشهای وابسته (صفت، مضاف‌الیه)
۲۲	نقشهای وابسته (بدل)
۲۶	منادا
۲۸	ترتیب اجزای جمله

۳۱	حرف ربط (پیوند)
۳۴	موارد حذف در انواع جمله
۳۷	موارد حذف در جمله (بقیه)
۴۱	نکره و معرفه
۴۳	صفت بیانی
۴۹	صفت‌های پیشین
۵۴	وابسته قید - وابسته صفت
۵۷	ضمیر شخصی: جدا - پیوسته
۶۱	ضمیر مشترک
۶۵	ساختمان فعل
۶۷	وجه فعل: اخباری، التزامی، امری
۷۳	خلاصه
۸۵	مآخذ

نقش ۱

در میان مجموعه‌ای از اشیاء، هر شیء را از دو جهت می‌توان بررسی کرد؛ یکی از جهت ویژگیهای خود شیء، دیگر از جهت موقعیت آن در میان اشیای دیگر و یا وظیفه و نقشی که در میان اشیای دیگر دارد.

مثلاً یکی از افراد اجتماع را در نظر

می‌گیریم:



احمد مردی است سی‌ساله با وزن ۶۰ کیلوگرم و قد ۱۶۰ سانتیمتر، ابروان پرپشت و صورت پهن دارد، به ورزش و مطالعه علاقه‌مند است و... اینها برخی از ویژگیهای احمد است. همین احمد شغلی دارد که در واقع وظیفه و نقش او را در جامعه مشخص می‌کند. او کارگر فنی و تعمیرکار اتومبیل است.

واژه‌هایی که زبان را تشکیل می‌دهند نیز چنینند؛ یعنی می‌توان آنها را یکبار از جهت ویژگیهای فردی بررسی کرد و بار دیگر از جهت نقشی که در جمله ایفای می‌کنند.

مثلاً کلمه «**کتاب**» را در نظر می‌گیریم؛ از جهت فردی، ویژگیهای آن چنین است:

از چهار حرف ک، ت، ا، پ ساخته شده است؛

اسم چیزی است؛

جمع نیست، مفرد است، زیرا علامت جمع ندارد؛

مرکب نیست، ساده است، زیرا از دو کلمه ساخته نشده است.

وقتی این کلمه در جمله‌ای قرار می‌گیرد، نقشی پیدا می‌کند. توجه کنید:

کتاب بهترین مصاحب است.

رضا دیروز **کتابی** خرید.

کاغذ **کتاب**، گاهی است.

به **کتاب** مراجعه کن تا پاسخ پرسشت را پیدا کنی.

چنان که ملاحظه می‌کنید، «**کتاب**» در جمله نخستین **نهاد**، در جمله دوم

مفعول، در جمله سوم **مضاف‌الیه** و در جمله چهارم **متمم** است.

«نهاد بودن» یا «نهادی» نقشی است که برخی از کلمه‌ها در جمله پیدا

می‌کنند؛ همچنین است «مفعول بودن» یا «مفعولی»، «مضاف‌الیه بودن» یا

«مضاف‌الیهی» و «متمم بودن» یا «متممی».

علاوه بر این، کلمه‌ها نقشهای دیگری نیز در جمله ایفا می‌کنند مانند نقش

مستدی (باز بسته‌ای) و **قیدی**، که در درسهای آینده درباره آنها گفتگو خواهیم

کرد.



بررسی و شناخت کلمه‌ها را بی‌توجه به نقش آنها در جمله، تجزیه کلمات

یا به اختصار **تجزیه** می‌گویند. بررسی و شناخت وظیفه و نقش کلمه‌ها را در

جمله، ترکیب کلمات یا به اختصار **ترکیب** می‌گویند. در این جمله دقت کنید:

من داستانهای شاهنامه را خوانده‌ام.

تجزیه این جمله، یعنی بررسی و شناخت یک‌یک کلمه‌ها بی‌توجه به نقش

آنها، به شرح زیر خواهد بود:

- من : ضمیر شخصی، اول شخص مفرد
داستانها : اسم عام، جامد، ساده، جمع
ی : حرف نشانه
شاهنامه : اسم خاص، جامد، مرکب، مفرد
را : حرف نشانه
خوانده‌ام : فعل ماضی نقلی، اول شخص مفرد، متعدی، معلوم

ترکیب جمله مزبور یعنی شناختن نقش کلمه‌ها در جمله و بررسی رابطه

آنها با یکدیگر به شرح زیر است:

- من : نهاد
داستانها : مفعول
ی : _____
شاهنامه : مضاف‌الیه
را : _____
خوانده‌ام : فعل

در دستور زبان کلمه‌ها را می‌توان از دو جهت بررسی کرد. نخست از جهت ویژگیهای فردی؛ دیگر از جهت وظیفه‌ای که در ساختن جمله ایفا می‌کنند. وظیفه کلمه را در جمله

بیاموزیم

نقش آن کلمه می گویند.

بررسی و شناخت ویژگیهای فردی کلمه را

تجزیه و بررسی و شناخت نقش کلمه را در جمله

ترکیب می نامند.

برخی از کلمه‌ها در جمله نقش کلمه‌های دیگر را مشخص می‌کنند؛ مثلاً «را» خود نقشی ندارد، بلکه نقش مفعول را تعیین می‌کند. این قبیل کلمه‌ها را **نقش‌نما** می‌گوییم.

حروف اضافة همه نقش‌نمای اسم و ضمیر هستند؛ زیرا نقش متممی آنها را در جمله معین می‌سازند.

ـ (= ی) که میان مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت می‌آید نیز نقش‌نماست؛ زیرا نقش مضاف‌الیه یا صفت را نشان می‌دهد و آن را به مضاف یا موصوف وابسته می‌کند.

تمرین

۱- در جمله‌های زیر نقشهای نهادی، مفعولی، مضاف‌الیهی و متممی را معین کنید.

ابوعلی سینا در سال ۴۲۸ درگذشته است.

احمد را دیروز در خیابان دیدم.

هوای اتاق گرم بود.

قوم ایرانی هر وقت شوکت و سیادت داشته، قدرت خود را برای استقرار استیّت و آسایش و رفاه مردم به کار برده است.

۲- در متن زیر، برخی از کلمه‌ها رنگی نوشته شده است؛ این کلمه‌ها نقش نهادی یا مفعولی یا مضاف‌الیهی یا متممی دارند؛ در داخل دو کمانی که در برابر هر یک از این کلمه‌هاست، نقش آنها را بنویسید.

«... چهارمین **ارسمان** () محمد (ص) به جامعه انسانی، انگیزش نیروی خرد و استعداد اندیشه **بشر**

() است. اصولاً **بعثت** یعنی انگیزش. و **بعثت** () پیامبر اسلام، انفجار بزرگی بود که **عقول** ()

فروخته انسانها را برانگیخت و استعدادها را شکوفان ساخت و بشر را به **اندیشه** () و درک و دریافت

و ادب و قرآن () که همواره از عقل () و فکر و فقه و علم و شجاعت سخن می‌گوید، بزرگترین و مقدس‌ترین و اصیل‌ترین مولد عقل و اندیشه است که انسان () را از جمود فکری و عفونت جهل () و خطر تقلید می‌رهاند و او را با استدلال و برهان و درک و فهم آشنا می‌سازد و به همین جهت بود که طلوع () قرآن در افق اندیشه بشری بزرگترین معجزات () تاریخ را پدید آورد و از گروهی () پابره‌نه دور از فرهنگ و تمدن مجتمع متفکری ساخت که بزرگترین و درخشانترین مکتبهای () علمی و فرهنگی را پدید آوردند و عظیم‌ترین تمدنهای انسانی تاریخ () را بنیانگذاری کردند.

... در جهانی () که نعلیم () دانش جز برای طبقه خاص حاکمان و اشراف و روحانیون متنوع بود و تمام باسوادهای حجاز از هفت نفر تجاوز نمی‌کردند، یاسیر () درس ناخوانده اسلام در پیراهن () ساده چوبانی نعلتین ارمغانی () را که از لسان () بر جامعه انسان () عرضه داشت، علم بود و ترانه آسمانی قلم و کتاب و خواندن و دانش؛ و این بزرگترین معجزه‌ای است که در تاریخ () انسان پدید آمده، که پیشوای () مکتب نرفته و دانش نیاخوانده‌ای رهبر کاروان علم و پیشوای مکتب () دانش و دریافت و تحقیق معرفت باشد و خدای بزرگ برای نشان دادن () ارزش علم () به کتاب و قلم و دوات قسم یاد کند و فرماید: «لَنْ يَنْفَعَكُمْ قُلُوبُكُمْ وَلَا يُغْنِيكُمْ أَعْيُنُكُمْ وَلَا يَنْفَعُكُمْ مَا كَسَبَتْ يَدَاكُمْ إِلَّا الَّذِينَ يُحِبُّونَ الْحَقَّ وَكَرِهُوا الْحَرَجَ» () بدانجا کشد که ناگهان در تاریخستان () جهل و جور حجاز، نور دانش از نوک قلم () نویسندگان متبحر و متفکر اسلامی بدرخشد و کتابها پدید آید و کتابخانه‌ها () . بلی کتابخانه‌ها، آنهم نه ده، نه صد، بلکه فقط نهصد کتابخانه در اسپانیا () ، آنهم نه کتابخانه‌های چندصدجلدی مثل کتابخانه‌های اروپای آن روز () ، بلکه چهارمیلیون جلدی، در لاهور () ، قرطبه، بغداد و دیگر جاها، نه در عصر چاپ () و تمدن امروز، بلکه در روزگار () مرکب و پوست آهو، و دوران مستنویسی و کتابت.

فخرالدین حجازی . « هفتحصار »

جزء اصلی و مهم جمله چیست؟

می‌دانیم که جزء اصلی و مهم جمله **فعل** است. اگر از جمله‌ای فعل آن را برداریم، اغلب مفهوم اصلی خود را از دست می‌دهد ولی اگر اجزای دیگر را حذف کنیم به مفهوم اصلی خللی وارد نمی‌آید. دقت کنید:

- | | | | | |
|-----|--------|-------|-------------|-------|
| (۱) | فریبرز | دیروز | به کتابخانه | رفت. |
| (۲) | _____ | دیروز | به کتابخانه | رفت. |
| (۳) | فریبرز | _____ | به کتابخانه | رفت. |
| (۴) | فریبرز | دیروز | _____ | رفت. |
| (۵) | فریبرز | دیروز | به کتابخانه | _____ |

هر یک از جمله‌های ۲ تا ۴ درست و دارای معنی است و شنونده برای آن که معنی جمله شماره ۱ را دریابد، می‌تواند در برابر هر یک از آنها پرسشی بکند. در برابر جمله شماره ۲ می‌تواند بپرسد: «که؟» «چه کسی؟» در برابر جمله شماره ۳ می‌تواند بپرسد: «کی؟» «چه وقت؟» و در برابر جمله شماره ۴ می‌تواند بپرسد: «به کجا؟» ولی اگر فعل جمله را حذف کنیم و بگوییم: «فریبرز دیروز به کتابخانه» دیگر جمله معنی درست و کاملی ندارد و شنونده منتظر می‌ماند تا گوینده بقیه جمله را بر زبان آورد. فعل از آنجا که جزء اصلی جمله است، اجزای دیگر جمله با او در ارتباطند، چنان که **نقش** بیشتر اجزای جمله در **ارتباط با فعل** مشخص می‌شود. دقت کنید:



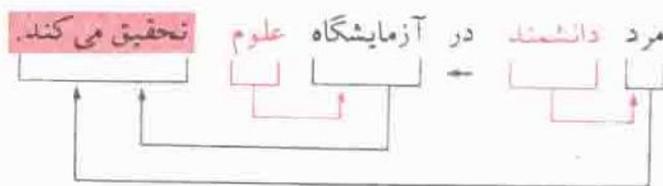
- چرا «دیروز» **قیدی** است؟ زیرا زمان فعل «دید» را بیان می‌کند.
- چرا «منوچهر» **نهاد** است؟ زیرا فعل «دید» را به او نسبت می‌دهیم.
(فعل «دید» از او سر زده است.)
- چرا «محسن» **مفعول** است؟ زیرا فعل «دید» بر او واقع شده است.
- چرا «خیابان» **متمم** است؟ زیرا کلمه «در» (حرف اضافه) «خیابان» را که محل «دید» است به فعل نسبت می‌دهد.

نقشهای **قیدی**، **نهادی**، **مفعولی**، **متممی**، نقشهایی است که کلمه در ارتباط با فعل پیدا می‌کند. علاوه بر اینها، **مسندی** (یا **پشته‌ای**) نیز نقشی دیگر است که کلمه در ارتباط با فعل می‌یابد.

چنان که می‌دانیم جمله‌ای که مسند داشته باشد فعل آن ربطی است:
هو سرد بود. اتناق روشن است.



جز نقش نهادی، مفعولی، متممی، قیدی و مسندی؛ کلمه نقشهای دیگری نیز در جمله پیدا می‌کند. به این معنی که کلماتی در جمله هستند که به طور **غیر مستقیم** به فعل مربوط می‌شوند و نقشی در جمله دارند؛ مهمترین این نقشها **مضاف‌الیه** و **صفت** است. در این جمله دقت کنید:



در این جمله «دانشمند» صفت «مرد» است و به وسیله آن با فعل مربوط

می‌شود؛ «علوم» نیز مضاف‌الیه «آزمایشگاه» است و به وسیله آن با فعل ارتباط می‌یابد.

تمرین

۱- در جمله‌های زیر نقش مندی و قیدی کلمه‌ها را مشخص کنید:

روزی زمر سنگ عقابی به هوا حلت.

زندگی کوشش است، زمانی که دست از کوشش برداشتم مرگ آغاز می‌شود.

اگر بیشتر بخوانید بهتر خواهید فهمید.

در صحنه زندگی همه بازیگریم، بعضی فقط بازی می‌کنند و بعضی در حال بازی گاهی به تماشا

دیگران نیز می‌پردازند.

۲- در متن زیر نقش کلمه‌هایی را که زیر آنها خط کشیده شده معین کنید و توضیح دهید کدام کلمه

با فعل ارتباط مستقیم دارد و کدام کلمه به وسیله کلمه‌های دیگر با فعل مربوط شده است:

در طبیعت مناظری وجود دارد که قلم از ستایش آن ناتوان است، از این جهت که به هیچ عبارتی آن همه

لطف و دلرایی را تعبیر نمی‌توان کرد. وقتی بر کنار دریا جای می‌گیریم و زمزمه أمواج را می‌شنویم و جلوه

آنها و به هم خوردن کله‌ها را می‌بینیم، موقی که در بیابان بی‌کران سفر می‌کنیم و در دامنه افق لاجوردی در

فراز و نشیب تپه‌ها جمال ساده طبیعت را به نظر می‌آوریم، هنگامی که در دامنه کوه آتشفشان می‌ایستیم و

قوران آتش را بر قلّه آن می‌نگریم، عظمت و شکوه طبیعت را احساس می‌کنیم، روحمان از محیط عادی اوج

می‌گیرد و در فضای خیال چنان بالا می‌رود که خود را گم می‌کند.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «کسی که چشم بصیرت دارد هر لحظه که به دنیا می‌نگرد چیزهای تازه

می‌بیند؛ دنیا در نظر او نمایشی است که دائماً برده‌ها بش عوض می‌شود و هیچ چیز بیش از یک لحظه به یک حال

باقی نمی‌ماند، باغها و کشتزارها هر روز و ساعت جلوه‌ای دیگر دارند، درختان دم به دم چهره خود را عوض

می‌کنند و گلها هر دقیقه شکوهی نوبه خود می‌گیرند. آسمان نیز آینه زمین است و روزی هزار رنگ می‌شود.»

برگه درختان نیز جمال و طراقتی مخصوص دارد. هنگام بهار که اشجار باغ، حلقه سبز ووق به بر می‌کنند،

زیبایی طبیعت از تمام لصول بیشتر می‌شود؛ گویی دست قدرت از گنجینه فیض ابدی، جهان را زمر دیاران

کرده است. خوشبختانه پاره‌ای درختان از باد خزان و سرمای زمستان جمله سبز خویش را از تن به در نمی‌کنند

و همیشه این حلت گرانمایه را بر دوش دارند. در موسم زمستان که پلر پیر طبیعت پای در دامن عزلت می‌کشد

کاج و سرو با سبزی زوال‌ناپذیر خود دیده این پلر پیر را روشن می‌کنند.

(مأخوذ از کتاب در آغوش خوشبختی)

نقش نهادی

- (۱) ایران، در طول تاریخ روزهای پرخطری را پشت سر گذاشته است.
- (۲) ایران، به عضویت کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد پذیرفته شد.
- (۳) ایران، در مسابقات جام آسیایی، اول شد.
- (۴) ایران، وطن عزیز ماست.

در چهار جمله بالا نهاد کدام است؟

ایران در هر چهار جمله «نهاد» است؛ اما فعلی که بدان نسبت داده شده است

در هر جمله فرق می‌کند.

در جمله اول، فعل معلوم «پشت سر گذاشته است» به ایران نسبت داده شده و

ایران در همان حال که «نهاد» است «فاعل» هم هست، یعنی «پشت سر گذاشتن» را

«ایران» انجام داده است.

در جمله‌های دوم، سوم و چهارم ایران «نهاد» است؛ اما فاعل نیست زیرا کاری

انجام نداده است.

در جمله دوم نهاد در اصل مفعول است، زیرا فعل «پذیرفته شد» مجهول

است و می‌دانیم که فعل مجهول به مفعول نسبت داده می‌شود: ایران/ به عضویت

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد/ پذیرفته شد.

در جمله سوم مفهومی را با فعل ربطی «شدن» به ایران که نهاد است نسبت

داده‌ایم: ایران/ در مسابقات جام آسیایی/ اول شد. در این جمله نهاد نه «فاعل»

است و نه «مفعول»، بلکه حالتی را پذیرفته است

در جمله چهارم نیز مفهومی را با فعل ربطی «است» به ایران نسبت داده‌ایم:

ایران/ وطن عزیز ما/ است. در این جمله نیز نهاد نه فاعل و نه مفعول است، بلکه

کلمه‌ای را به او نسبت داده‌ایم

اگر فعل معلومی را به نهاد نسبت دهیم نهاد، **فاعل** یعنی کننده کار است و اگر فعل مجهولی را به نهاد نسبت دهیم نهاد **مفعول** است یعنی کار بر او واقع شده است و اگر صفت و حالتی را با فعل ربطی به نهاد نسبت دهیم نهاد نه فاعل و نه مفعول است؛ بلکه **پذیرنده** یا **دارنده** آن حالت یا صفت است.

تمرین

- ۱- پنج جمله بنویسید که در آنها نهاد فاعل هم باشد.
 - ۲- پنج جمله بنویسید که در آنها نهاد، در اصل مفعول باشد.
 - ۳- پنج جمله بنویسید و در آنها مفهومی را به وسیله فعلهای مشتق از «شدن» به نهاد نسبت دهید.
 - ۴- پنج جمله بنویسید و در آنها مفهومی را به وسیله فعلهای ربطی «است»، «بود»، «آم»، «ای» و «بودید» به نهاد نسبت دهید.
 - ۵- در متن زیر نهادها رنگی چاپ شده است. اوع آنها را مشخص کنید.
- ابوعلی سینا یکی از بزرگترین دانشمندان ایران شمرده می‌شود. نام وی در سراسر جهان پیچیده است و تا قرن‌ها پس از مرگ وی کتابهایش در دانشگاههای شرق و غرب تدریس می‌شده است. از این نایغه بزرگ نزدیک به ۹۵ کتاب و رساله بزرگ و کوچک برجای مانده است. از میان این کتابها «شفا» و «قانون» از همه مهمتر است. موضوع «قانون» پزشکی و درمان بیماریهاست و «شفا» در فلسفه قدیم است که شامل منطق، علوم طبیعی، ریاضیات، موسیقی و الهیات بود. ابوعلی سینا بیشتر کتابهای خود را به زبان عربی نوشته است، زیرا در آن روزگار زبان عربی زبان علمی بود. چند کتاب نیز به فارسی از وی باقی مانده است که از همه معروفتر دانش‌نامه علائق است و آن را در اصفهان برای علاءالدوله تألیف کرده است.

مطابقت نهاد و فعل

در سال پیش آموختیم که فعل معمولاً در مفرد و جمع بودن با نهاد **مطابقت** می‌کند: اگر نهاد مفرد باشد، فعل نیز مفرد می‌آید؛ اگر نهاد جمع باشد فعل نیز جمع می‌آید. همچنین دانستیم که گاهی برای احترام، فعل نهاد مفرد را جمع می‌آورند: آقای **مدیر** تشریف آوردند.

برای غیر جاندار، هر چند نشانه جمع داشته باشد و بر بیش از یکی دلالت کند، معمولاً فعل را مفرد می‌آورند: شیشه **ها** شکست.

● اکنون به مثالهای زیر توجه کنید:

سپاه ایران به یکباره بر دشمن تاخت. **سپاه** ایران به یکباره بر دشمن تاختند.

لشکر ناگهان از جا درآمد. **لشکر** ناگهان از جا درآمدند.

در این جمله‌ها نهاد یکی است یا بیشتر؟ آیا جمله‌های طرف راست که فعل آنها مفرد آمده درست است یا جمله‌های سمت چپ که فعل آنها جمع آمده یا هر دو؟ کدام بهتر است؟

هرگاه نهاد کلمه‌ای باشد که نشانه جمع نداشته باشد ولی بر **بیش از یکی** دلالت کند می‌توان فعل جمله را **مفرد** یا **جمع** آورد.

● دسته‌ای از آنها موافق بود. **دسته‌ای** از آنها موافق بودند.

گروهی مخالف این کار بود. **گروهی** مخالف این کار بودند.

آن طایفه ناگهان هجوم آورد. **آن طایفه** ناگهان هجوم آوردند.

قومی بر ایشان تاخت. **قومی** بر ایشان تاختند.

جماعتی گریخت. **جماعتی** گریختند.

تعلق به جنبش در آمد. **خلق** به جنبش در آمدند.

چنان که در مثالهای بالا دیدیم، بیشتر اسمهایی که به ظاهر مفردند و **در معنی**

جمع، هر گاه نهاد شوند فعل می تواند به صورت **مفرد یا جمع** بیاید.

● بعضی دیگر از اسمهایی که **معنی جمع** دارند، اگر بدون داشتن نشانه جمع

نهاد شوند، فعل آنها فقط به صورت مفرد می آید:

گله باز آمد.

کاروان رفت.

قافله به منزل رسید.

● برای کلمه «مردم» فعل جمع می آید:

مردم شادمان شدند.

● برای بعضی از نهادها که بر **تعداد مبهم و نامعینی** از افراد دلالت دارند،

هر چند نشانه جمع نداشته باشند، فعل به صورت **جمع** می آید:

همه آمدند.

برخی نشستند.

بعضی رفتند.

● این کلمات مبهم که بر **فرد نامعینی** دلالت دارند هر گاه نهاد باشند، فعل آنها

مفرد یا جمع به هر دو صورت می آید:

هر یک از آنها جداگانه آمدند.

هر یک از آنها جداگانه آمد.

هر کدام از آنها جداگانه آمدند.

هر کدام از آنها جداگانه آمد.

● پاره‌ای از کلمات عربی هر چند صورت جمع دارند در زبان فارسی بر مجموعه واحدی دلالت می‌کنند. برای این‌گونه کلمات فعل همیشه به صورت **مفرد** می‌آید:

- اخلاق او بد نیست.
- احوال او خوب است.
- روابط آنها انسانی است.
- مداخل او کم است.
- مخارج او زیاد است.
- آثار اندوه در چهره‌اش پیدا شد.
- عواقب این کار خطرناک است.
- مناقشات در گرفت.
- عملیات به اتمام رسید.
- صادرات باید بیش از واردات باشد.
- تصمیمات مهمی گرفته شد.

تمرین

۱- در جمله‌های زیر نهادهایی را که نشانه جمع ندارند ولی فعل آنها می‌تواند گاهی مفرد و گاهی جمع بیاید مشخص کنید و در هر یک معلوم کنید که فعل آنها مفرد است یا جمع.

خدا را بر آن بنده بختایش است که خلق از وجودش در آسایش است
(سعدی)

چو شب روز گشت انجمن شد سپاه بدان بُز کردند هر یک نگاه
(فردوسی)

سپاه‌زنگ بر لشکر روم جیره گشت. بجوشید لنگر چو مور و بلخ
کشیدند از کوه تا کوه نخ (عصری)

طاووس رایه نقش و نگاری که هست خلق
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش
(سعدی)

لشکر چین در بهار خیمه به هامون زده است.
(منوچهری)
نی چند زان موج دریا برست
رسیدند نوردیکی آبخت
(فردوسی)

لشکر سلم و تور هم نمی توانست جلو او را بگیرد.
متاع کفر و دین بی مشتری نیست
گروهی این گروهی آن پسندند

وقتی در سفر حجاز طایفه ای از جوانان صاحب دل همدم من بودند و همقدم.
(سعدی)
نی چند از روندگان متفق سیاحت بودند و شریک زنج و راحت.
(سعدی)
نتی چند در صحبت من بودند.
دو صاحب دل نگه دارند موی.

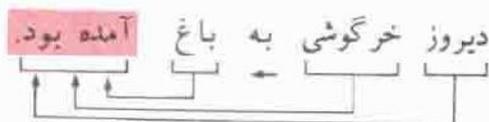
۲- ده جمله بسازید که در آنها کلمات زیر نهاد باشند:

اعتراضات ، خصوصیات ، مشکلات ، نظریات ، نمرات ، تجربیات ، معلومات ، سوابق ،
روابط ، عواید .

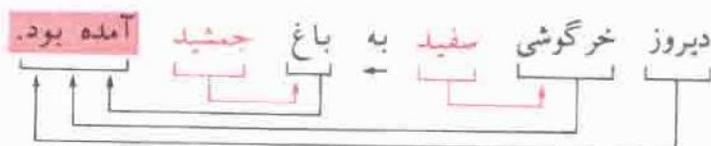
۳- در جمله های زیر فعل را به تناسب مفرد یا جمع بیاورید:

لبنیات به وسیله کارخانه های شیر پاستوریزه تهیه (شدن).
تجهیزات جنگی بخش بزرگی از درآمد
ملتها را به خرید خود اختصاص (دادن).
اسلحه او بسیار کهنه و قدیمی (بودن).
لشکر پنجم نیز در این
جنگ دخالت (کردن).
همه ساله در اثر سیل و زلزله هزاران تن سرگردان و بی خانمان (شدن).
همه در برابر
جور و ستم (به پاخاستن).
گلّه آهنگ چرا (داشتن).
کاروان به شهر داخل (شدن).
مردم هرگز چشم بسته
تسلیم تبلیغات واهی (شدن).

نقشهای وابسته (صفت، مضاف‌الیه)



فعل جمله بالا کدام است؟ چه کلمه‌هایی با فعل جمله در ارتباطند؟
 «دیروز» چه نقشی دارد؟ «خرگوش» چه نقشی دارد؟ «باغ» چه نقشی دارد؟



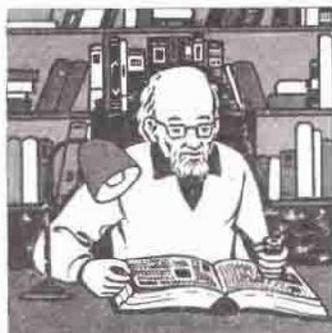
آیا کلمه‌هایی که به این جمله افزوده شده‌اند با فعل ارتباط مستقیم دارند؟
 می‌دانیم که در این جمله «سفید» صفت «خرگوش» و «جمید» مضاف‌الیه باغ است. **صفت و مضاف‌الیه** با فعل جمله ارتباط مستقیم ندارند؛ بلکه وابسته نقشهای دیگر هستند. «سفید» در جمله بالا وابسته نهاد (خرگوش) و جمید وابسته متمم (باغ) است. **صفت و مضاف‌الیه** را که وابسته نهاد یا مفعول یا متمم و جز آنها هستند، **نقشهای وابسته** می‌گوییم.

بیاموزیم

برخی از کلمه‌ها نقشهایی در جمله پیدا می‌کنند که با فعل جمله ارتباط مستقیم ندارند. این قبیل نقشها را **نقشهای وابسته** می‌گوییم.
صفت و مضاف‌الیه از نقشهای وابسته هستند.

چگونه می‌توان صفت را از مضاف‌الیه تشخیص داد؟

۱- مرد دانشمند سرگرم مطالعه است.

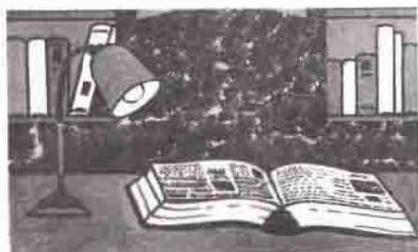


«مرد دانشمند» موصوف و صفت است و «دانشمند» جز چگونگی همان

«مرد» چیزی نیست:



۲- کتاب دانشمند روی میز است.



«کتاب دانشمند» مضاف و مضاف‌الیه است و «کتاب» چیزی جز «دانشمند»

است.



برای تشخیص صفت از مضاف‌الیه می‌توان از روشهای زیر کمک گرفت:

۱- «ی» علامت نکره میان موصوف و صفت می‌آید ولی میان مضاف و

مضاف‌الیه نمی آید:

من گل خودرو را می‌پسندم و او گل بوستان را .

گل خودرو — گلی ~~خودرو~~: موصوف و صفت .

گل بوستان — گلی ~~بوستان~~: مضاف و مضاف‌الیه .

۲ - مضاف‌الیه چون اسم است نشانه جمع می‌گیرد ولی صفت در زبان فارسی

نشانه جمع نمی‌گیرد و اگر بدون تغییر در معنی، نشانه جمع گرفت، اسم است:

گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن چتر گل بر سر کشی ای مرغ خوشخوان غم‌مخور

چتر گل — چتر گلها: مضاف و مضاف‌الیه .

مرغ خوشخوان — مرغ ~~خوشخوانها~~: موصوف و صفت .

۳ - قبل از صفت، کلمه‌هایی مانند بسیار، سخت و بعد از آن نشانه «تر»

می‌توان آورد ولی در مورد مضاف‌الیه اغلب این کار ممکن نیست:

امواج خروشان آب با فروغ نقره‌فام ماه در هم آمیخت .

امواج خروشان — امواج ~~خروشانتر~~ — امواج بسیار ~~خروشان~~: موصوف

و صفت .

امواج آب — امواج ~~آبتر~~ — امواج بسیار ~~آب~~: مضاف و مضاف‌الیه .

۴ - موصوف و صفت را می‌توان با یکی از فعلهای ربطی (است، بود، شد، ...)

به صورت نهاد و مسند در آورد. ولی مضاف و مضاف‌الیه را نمی‌توان با فعل ربطی

مثبت، به صورت نهاد و مسند در آورد.

نغمه شورانگیز پرندگان مژده رسیدن بهاری دیگر را می‌دهد.

نغمه شورانگیز — نغمه ~~شورانگیز~~ است: موصوف و صفت .

نغمه پرنندگان ← نغمه، پرنندگان است: مضاف و مضاف‌الیه.

۵ - کلمه‌های این، آن، هر، کدام، چند و مانند آنها بر سر صفت نمی‌آیند. بنابراین این هر کلمه‌ای که آنها را بر سر خود بپذیرد، مضاف‌الیه است نه صفت: طراوت دلپذیر گل‌های بهاری در زیر قطرات شبنم صبحگاهی مرا محو تماشای خود کرد.

طراوت گلها ← طراوت آن گل ← طراوت این گل ← طراوت
هر گل ← طراوت کدام گل؟ ← طراوت چند گل... : مضاف و مضاف‌الیه.
طراوت دلپذیر ← طراوت این دلپذیر ← طراوت آن دلپذیر ←
طراوت هر دلپذیر ← طراوت کدام دلپذیر؟ ... موصوف و صفت.

تمرین

۱ - در نمونه‌های زیر مضاف و مضاف‌الیه را از موصوف و صفت جدا کنید:
کلیدباغ ، آتش گل ، زلف بنفشه ، عارض لاله ، لاله سرخ ، بوی خوش ، دژه‌های سایه‌دار ،
شیخ کوه ، صبح روشن ، علفهای خوشبو ، کازران ترقی ، مرد کشیبان ، عمر حاضر ، هزار آوای مست.

۲ - در نمونه‌های زیر مضاف ، مضاف‌الیه و صفت را مطابق مثال مشخص کنید:

مثال: دامنه افق لاجوردی..

مضاف‌الیه		مضاف	
صفت	اسم	صفت	اسم
لاجوردی	افق		دامنه

دامنه افق لاجوردی، جمال ساده طبیعت، پسر پیر طبیعت، موکب طلایی خورشید، نغمه‌های شور انگیز پرنندگان، فروغ نقره‌طام ماه، عظمت طبیعت پهناور، روشایی لیزان شمع، نقاب تیره ظلمت، ستارگان درخشان آسمان.

ج د و ل ک ل م ا ت م ت ق ا ط ع

افقی

- ۱- از نقشهای وابسته. ۲- اگر «ا» بر سر آن نرآید می‌تواند نقش نهاد، مفعول و متمم بگیرد.
- ایمن. آسوده. صفت برای «دندان» و «تخم مرغ». ۳- تیرانداز مشهور. به جای اسم می‌نشیند. بعضی از کلمات در جمله، آن را به‌عهد دارند. ۴- ناله. بخند. دنیا به تو بخندد. بن مضارع از «ریختن». با شناسه ترکیب می‌شود و فعل می‌سازد. ۵- مخفف ماه. نشانه نما (هدازدن). شناسه برای اول شخص جمع. ۶- ... اگر سلسله‌چینان شود موز تواند که سلیمان شود. نمی‌شود. کربلوز. ۷- پنج نوبت در شبانه روز واجب است. اگر «آ» داشت ماضی ساده از «آمدن» بود. پیشوندی که صفت منفی می‌سازد. ۸- در قدیم گاهی، پیش از مفعول می‌آوردند. نشانه جمع. صد خوب. ۹- اگر «ت» داشت چگونگی اسم را بیان می‌کرد. جای لباس و ظروف. هیچ دویی نیست که به آن نرسد. گوما. ۱۰- صد «اخص». همه مردم. بازداشتن. ۱۱- قلب. نام رودخانه‌ای است. نخستین عدد زوج. ۱۲- نقش نمای متمم.

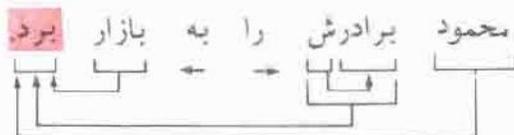
عمودی

- ۱- سهل‌انگاری. برخورد کننده. ۲- نهی از رفتن. ضمیر اول شخص مفرد. جزء اصلی و مهم جمله. ۳- نقشی که به کمک حرف اضافه شناخته می‌شود. ۴- مخالف. تک. قلمه کوچک که در میان قلمه بزرگ می‌سازند. ... که باعث بیش برفش بیشتر. ۵- راضی کردن. مخفف «که از». معرفی کننده. ۶- پسوندی که صفت می‌سازد و رنگ را می‌رساند. مخفف «اگر». جمع هدیه. ۷- فرمانروایی. ضمیر اول شخص جمع. بیماری. ۸- متسوب به «لار». جلو آب می‌بندند. اشتباهاً. ۹- پسوندی برای

- ساختن صفت نسبی. صد
 «رو». یکی از حروف
 اضافه. یکی از آلات
 موسیقی. ۱۰- با فعل ربطی
 به نهاد نسبت داده می‌شود.
 ۱۱- «قلب» درهم ریخته.
 نشانه مفعول. قیدی
 مخالف «آهسته». ۱۲-
 کلماتی که نقش کلمات
 دیگر را نشان می‌دهند.
 اغلب «را» نشانه آن است.

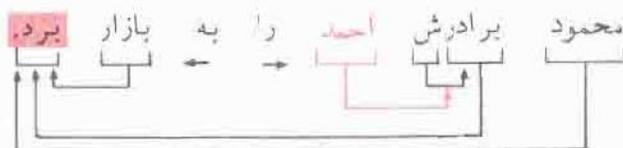
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲

نقش‌های وابسته (بدل)



در این جمله چه کلمه‌هایی با فعل در ارتباطند؟ چه کلمه‌ای با فعل ارتباط مستقیم ندارد؟

فریدون چه نقشی دارد؟ برادر چه نقشی دارد؟ بازار چه نقشی دارد؟ چه کلمه‌ای نقش وابسته دارد؟



آیا **احمد** که به جمله افزوده شده است با فعل ارتباط مستقیم دارد؟ چنان که خط‌های زیر جمله نشان می‌دهد احمد با فعل جمله ارتباط مستقیم ندارد بلکه وابسته مفعول (برادر) است. «احمد» هم هرچند صفت یا مضاف‌الیه نیست؛ نقش **وابسته** دارد. در جمله‌های زیر نیز کلمه‌هایی مانند احمد به کار رفته‌اند که نه صفتند نه مضاف‌الیه:

پیغمبر اسلام، **حضرت محمد** در چهل سالگی به رسالت مبعوث شد.
ما وطن عزیز خود، **ایران** را دوست داریم.
حسن به خواهر خود، **پروین**، نامه نوشت.

این قبیل کلمه‌ها را که به دنبال نهاد یا مفعول یا متمم یا جز آنها می‌آیند و آنها را نزد شنونده مشخص می‌کنند یا توضیحی درباره آنها می‌دهند **بدل** می‌نامیم. بدل

نیز مانند صفت و مضاف‌الیه از **نقشهای وابسته** است.

بدل با صفت و مضاف‌الیه چه فرقی دارد؟

صفت و مضاف‌الیه همراه با نشانه‌ای به دنبال اسم (موصوف یا مضاف) می‌آیند:

شاگرد **یا** هوش.

شاگرد **مدرسه**.

در حالی که بدل بدون هیچ نشانه‌ای به دنبال اسم می‌آید. علاوه بر این فرق دیگر صفت با بدل این است که بدل جز همان اسم نیست. در حالی که صفت چگونگی اسم (موصوف) را می‌رساند و چیزی بر مفهوم آن می‌افزاید؛ همچنین فرق بدل با مضاف‌الیه در این است که مضاف‌الیه چیزی جز اسم (مضاف) است ولی چنان که گفته شد بدل همان اسم است.

● بدل اغلب نام یا نام دیگر یا لقب یا کلمه‌ای است که مقام یا شغل و با شهرت صاحب اسم را می‌رساند:

کتاب گلستان از آثار معروف سعدی، **شاعر نامدار ایران** است.

شیخ‌الترتیس، **ابوعلی سینا**، به سال ۴۲۸ درگذشت.

امیر کبیر، **صدر اعظم ایران**، دارالفنون را تأسیس کرد.

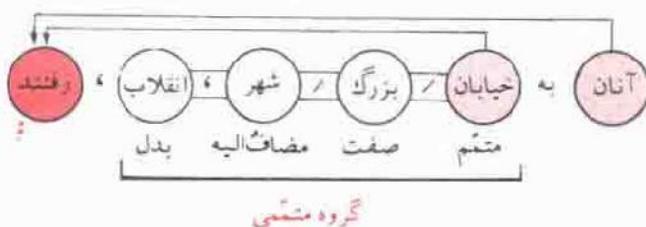
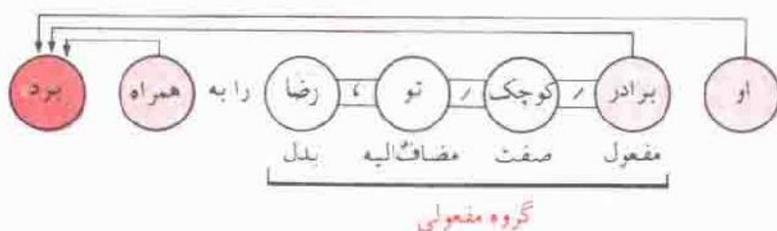
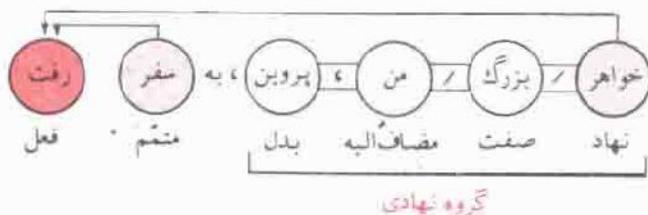
یکی از **نقشهای وابسته**، **بدل** است. **بدل**

به دنبال نهاد یا مفعول یا متمم و جز آن می‌آید و آنها را نزدشنونده مشخص می‌کند یا توضیحی درباره آنها می‌دهد. بدل اغلب **نام** یا نام دیگر یا **لقب** یا کلمه‌ای است که **مقام** یا **شغل** با **شهرت** صاحب اسم را می‌رساند.

بیاموزیم



گاهی در داخل یک جمله، چند کلمه با هم پیوستگی نزدیکی دارند. در میان این گروه، یکی از کلمات مرکز و هسته گروه است و کلمات دیگر وابسته آن هستند. این گروه کلمات به نام نقش هسته خود نامیده می‌شوند مانند گروه نهادی، گروه مفعولی، گروه متممی:



تمرین

۱ - در جمله‌ها و عبارتهای زیر بدل را مشخص کنید:
 اوحدالدین محمد انوری ابیوردی شاعر بزرگ قرن ششم در ریاضیات و فلسفه نیز اطلاعاتی داشت.

کتاب مقفّس زرتشتیان، اوستا یکی از کهن‌ترین کتابهای عالم است.
کتاب اخلاق ناصری از آثار دانشمند معروف ایران، خواجه نصیر طوسی است.
ابو حامد محمد بن محمد غزالی، از دانشمندان بزرگ ایران در دوره سلجوقی است.

۲- در جمله‌های زیر به جای نقطه چین بدل مناسبی بگذارید:
رستم اسفندیار را با تیری دوسر هلاک کرد.
برادرم دیروز از سفر برگشت.

۳- تعیین کنید در جمله‌های زیر بدل وابسته کدام یک از این نقشه‌هاست: نهاد، مفعول، مضاف‌الیه و ...
این سینه، دانشمند ایرانی در سال ۴۲۸ هجری درگذشت.
دیروز به خواهرم پروین نامه‌ای نوشتم.
کلیات سعدی شاعر نامدار را از کتابخانه به امانت گرفتم.
یکی از پزشکان عالیقدر ایرانی محمد پسر زکریای رازی است.
دوستم محسن را به مهمانی دعوت کردم.

سعید درس را خواند.

سعید! تو درس را بخوان.

نهاد جمله نخستین کدام است؟ نهاد جمله دوم کدام است؟

آیا سعید در این دو جمله یکسان تلفظ می‌شود؟

در جمله نخستین، سعید نهاد «فاعل» است و آن را به طور عادی و بی تکیه و تأکید بر زبان می‌آوریم: سعید درس را خواند. ولی نهاد (فاعل) جمله دوم، «تو» است نه سعید؛ و سعید را با آهنگی خاص و با تکیه و تأکید مورد خطاب قرار داده‌ایم که با آهنگ تلفظ آن در جمله نخستین فرق دارد: سعید! تو درس را بخوان.

وقتی که کسی را مورد خطاب قرار می‌دهیم و می‌خواهیم او را صدا بزنیم، نام او را با آهنگی مخصوص بر زبان می‌آوریم این عمل «ندا» نامیده می‌شود و اسمی را که ندا می‌کنیم یعنی صدا می‌زنیم **منادا** گویند؛ «سعید» در جمله دوم **منادا** است. در گذشته و نیز در زبان ادب امروز، منادا بیشتر با «ای» در اول و یا «ا» در آخر دیده می‌شود:

ای وطن! مهر تو هرگز نرود از دل ما.

سعیدیا! راست زوان گوی سعادت بردند.

● گاهی به جای «ای» و «ا»، «یا» را که نشانه ندا در عربی نیز هست همراه

اسمهای مقدس و مذهبی می‌آورند:

یارب! به فصل گل گنه بنده عفو کن!

یاالله!

● در برخی از اشعار، به جای «ای» در اول اسم، «ایا» دیده می‌شود:

بیاموزیم

گاهی نام مخاطب را با آهنگی خاص ادا می‌کنیم؛ در این صورت، آن اسم را **منادا** گوییم. **منادا** امروز بیشتر بدون نشانه می‌آید و تنها با تغییر آهنگ، آن را می‌شناسیم. ولی در زبان شعر و ادب غالباً با «ای» در اول و با «ا» در آخر همراه است و گاهی هم به ندرت به جای «ای» در اول اسم «یا» و یا «ایا» دیده می‌شود.

تمرین

- ۱- دو جمله بنویسید که در آنها منادا بدون نشانه ندا بیاید.
- ۲- دو جمله با شعر بنویسید که در آنها منادا با «ای» همراه باشد.
- ۳- دو جمله با شعر بنویسید که در آنها منادا با الف همراه باشد.
- ۴- دو جمله بنویسید که در آنها منادا با «ایا» و «یا» یا «ایا» همراه باشد.
- ۵- در ابیات و مصراعهای زیر، منادها را با ذکر نشانه ندای هر یک مشخص کنید:
جوانا سر مناب از بند پیران.
ای دوست غم جهان بیهوده مخور.
بازب این شمع شب افروز ز کاشانه کیت؟
سعدی مگر از خرمین اقبال بزرگان
یک خورش بپخشند که ما تخم نکشیم.

ترتیب اجزای جمله

روزی منوچهر احمد را در بازار دید.

این جمله را به چه صورتهای دیگری نیز می‌توان بیان کرد؟

منوچهر روزی احمد را در بازار دید.

منوچهر احمد را روزی در بازار دید.

روزی در بازار منوچهر احمد را دید.

جمله بالا را علاوه بر صورتهای مذکور به چه صورتهای دیگر می‌توان بیان کرد؟

شما کدام صورت را ترجیح می‌دهید؟

در زبان فارسی اجزای جمله معمولاً به ترتیب زیر می‌آید:

نهاد + مفعول + متمم + فعل

منوچهر احمد را در بازار دید.

چوپانی گوسفندان را به صحرا برد.

اگر جمله **قید** زمان داشته باشد معمولاً در آغاز جمله، پیش از نهاد یا بعد از

آن می‌آید:

روزی منوچهر احمد را در بازار دید.

منوچهر **روزی** احمد را در بازار دید.

شی یاد دارم که یاری عزیز از در درآمد، چنان بی‌خود از جای برجستم که

چراغم به آستین کشته شد. (گلستان سعدی)

● **قیده‌های دیگر** جای مشخصی در جمله ندارند و بنا به ضرورت، پیش از

مفعول یا بعد از آن، پیش از متمم یا بعد از آن می‌آیند:

حتماً کتاب را برایت خواهم آورد.

بناخانه را محکم ساخت.

باید دلیرانه از وطن دفاع کرد.

باید از وطن دلیرانه دفاع کرد.

● اگر جمله، مسند (باز بسته) و فعل ربطی داشته باشد، مسند پیش از فعل ربطی می آید و آن دو جمعاً در جای فعل قرار می گیرند:

دیروز هوا سرد بود.

● ترتیب عادی جمله همیشه در نظم و نثر رعایت نمی شود. در نثر گاهی برای تأکید، جزئی را که روی آن تأکید هست مقدم می دارند:

در علم و هنر، شرط اول استعداد است، دوم استاد، سوم پشتکار؛ اما این سومی از آن دو دیگر واجب تر است. (هزار سخن محمد حجازی)

پارسازاده‌ای را نعمت بی کران از ترکه عمّان به دست افتاد. (گلستان سعدی)

در نظم اغلب به ضرورت شعر ترتیب عادی اجزای جمله رعایت نمی شود:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه احزان شود آروزی گلستان غم مخور
گفت دانایی برای دوستان
که درختی هست در هندوستان

تمرین

۱- ترتیب اجزای جمله‌های زیر را مطابق مثال نشان دهید:

دوای دردها نبکی است. رنج داشتن از نداشتن بیشتر است.

نعمت آن است که ما را آسوده کند. نعمتی که ما را گرفتار می کند نعمت نیست. («آسوده کند» و

«گرفتار می کند» را یک جزء بگردید.)

باز کز آشیان برون نبرد — شکاری ظفر کجا یابد

گر هنرمند گوشه‌ای بگیرد کام دل از هنر کجا بآید
 مثال: درای دردها یکی است. - نهاد + ننانه اضافه + مضارع آلیه + ناز بسته + فعل ربطی.

۲- در ابیات و عبارات زیر، ترتیب عادی جمله‌ها را مطابق مثال بنویسید:

بسیاری از علوم زمان را دانشمندان قدیم به خوبی می‌دانستند.

دروغی نگوییم در هیچ باب به شب باژگونه نبینیم خواب
 ناثیم کس را به بد رهنمون نجوییم فتنه، نریزیم خون

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام هر کس از گوشه‌ای فرار رفتند
 روستا زادگان دانشمند به وزیرى پانشا رفتند
 پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغلان غم مخور.
 هنگام فرودین که رساند ز ما درود بر مرغزار دینم و طرف سپردود
 از کوه صبحگاهان خورشید سر بر می‌زند.
 پیش از همه فریبا و فرشید آمده بودند به مدرسه.

مثال: بسیاری از علوم زمان را دانشمندان قدیم به خوبی می‌دانستند. دانشمندان قدیم بسیاری از علوم زمان را به خوبی می‌دانستند.

۳- در جمله‌های زیر در جای مناسب، قیدی مطابق مثال اضافه کنید:

پرویز به مدرسه آمد.

ما باید به پدر و مادر خود محبت کنیم.

پروین از شنیدن خبر موفقیت تو خوشحال شد.

فکر کنید بعد تصمیم بگیرید.

نباید به حیوانات آزار رساند.

چرا نیامدی؟

مثال: پرویز دیر به مدرسه آمد.

حرف ربط (پیوند)

چو ایران نباشد تن من میباد بدین بوم و بر زنده یکدتن میباد

اگر سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو، و، اگر، که، در شعر بالا چه کلمه‌ای هستند؟

می‌دانیم که این کلمه‌ها حرف ربط است. حرف ربط دو کلمه یا دو جمله

را به هم می‌پیوندد. از این رو آن را «پیوند» نیز گفته‌اند.

● بعضی از حروف ربط بین دو کلمه یا دو گروه از کلمات درمی‌آیند و

نشان می‌دهند که آن دو، همپایه‌اند؛ یعنی هر دو نقش واحدی دارند. این گونه

حروف ربط را پیوند همپایگی نامیده‌اند:

و (= و) : رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود. دوست و دشمن به فضل

او معترفند.

بیشتر پیوندهای همپایگی میان دو جمله می‌آیند و همپایگی آن دو جمله را

نشان می‌دهند:

و (= و) : زمستان گذشت و روسیاهی به زغال ماند.

نه : ادب و انصاف و حق‌شناسی محصول تربیت است نه فطری انسانی.

یا : هرگز سخنانی بدین لطافت خواننده‌ای یا شنیده‌ای؟

نه... نه... : این همه اختلاف و جنگ و خونریزی از این است که

اکثریت مردم نه عاقلند، نه دیوانه.

یا... یا... : یا سخنی داشته باش دلپذیر یا دلی داشته باش سخن‌پذیر.

هم... هم... : هم فال بود هم تماشا.

چه... چه... : من خواهم آمد چه او بیاید چه نیاید.

پیوندهای همپایگی **اما**، **ولی**، **ولیکن**، **لیکن**، **لیک**، **ولیک**، همیشه میان دو جمله می آیند و دو جمله ای را که مفهوم متضاد یا متقابل دارند همپایه می کنند؛ من او را کاملاً می شناسم **ولی** او حتی نام مرا هم نمی داند. نداداری عیب نیست **اما** قرض داری از بی تدبیری است.

● بعضی دیگر از حروف ربط، جمله ای را پیرو و وابسته جمله دیگر می سازند. این گونه حروف ربط را **پیوند وابستگی** نامیده اند:

که : جهد کن **که** به مطالعه علاقه مند شوی.

زیرا : از همنشینی ناکسان بهره یز **زیرا** از همنشینی، هم خوبی پدید می آید.

چون : چون مشکلی پیش آید با همکاری و هم فکری به حل آن می پردازیم.

تا : تا علت حوادث از ما پنهان است بخت و سرنوشت بر ما حکم فرمست.

اگر : **اگر** به خودمان راست بگوییم چنان پیراسته می شویم که احتیاج به

دروغ گفتن نخواهیم داشت.

اگر چه : دانستن را بر ندانستن ترجیح می دهم **اگر چه** مایه ناراحتی باشد.

همچنین است کلمات **مگر**، **هر چند که**، **زیرا که**، **چون که**، **چرا که** (چون)،

همین که، **چه** (چون)، ... که از پیوندهای وابستگی هستند و جمله ای را پیرو جمله دیگر می سازند.

گاهی حرف ربط وابستگی در میان اجزای جمله پیرو می آید:

برای تحصیل علم امروز **اگر** کوشش نکنیم، فردا خیلی دیر است.

گاهی جمله پیروی که بعد از «که» آمده در میان اجزای جمله پایه قرار

می گیرد:

هر کتابی **که** به خانه می برید، دانشمندی است که به خدمت خود می گمارید.

غمی **که** به خاطر دیگری باشد، لذت دارد.

گاهی «که» همراه چند کلمه دیگر به صورت گروهی به کار می‌رود، در این حال اغلب می‌توان آن را به دو صورت به کار برد:

برای این که تو را ببیند ، آمد . = برای این آمد که تو را ببیند .

تا حدی که می‌توانم ، به شما کمک می‌کنم . = تا حدی به شما کمک می‌کنم که می‌توانم .

چندان که می‌توانست ، کوشید . = چندان کوشید که می‌توانست .

تعرین

۱- در متن‌ها و ابیات زیر حروف ربط را پیدا کنید و پیوندهای وابستگی و همپایگی را مشخص نمایید و در دو ستون جداگانه بنویسید:

«... آدم وحشت زده ناچار هول می‌زند. پدرم، خدایا امروز، می‌گفت ترس عین مرض است. منتها مرضی که نه می‌کشد، نه لاغر می‌کند، بلکه حرص می‌آورد. آخر پدرم سه تا فحطی دیده بود و می‌گفت آدمی که از لحظی وحشت دارد، دو برابر روزهای فراوانی دست و پا می‌کند. و حتی دو برابر می‌خورد...»

«... نه، فرار مقاومت نیست، خالی کردن میدان است. کسی که فرار می‌کند از خودش سلب حیثیت می‌کند. حتی در بک بازی یا باید برد یا باید باخت. صورت سوم ندارد. معامله با زار که نیست تا دلال وسطش را بگیرد. معامله حق و باطل است.»

«... برای من مؤثرترین نوع مقاومت در مقابل ظلم، شهادت است. گرچه من لیاقتش را ندارم. تا وقتی حکومت با ظلم است و از دست ما کاری بر نمی‌آید، حق را فقط در خاطره شهید می‌شود زنده نگاهداشت.»

«... درست است که شهادت دست ظلم را از جان و مال مردم کوتاه نمی‌کند، اما سلطه ظلم را از روح مردم می‌گیرد. مسلط به روح مردم خاطره شهادت و همین است بازمانده مردم به سلطه ظلم تن می‌دهند، اما روح نمی‌دهند. میراث بشریت همین است. آنچه بیرون از دفتر کذب‌دیده تاریخ به تسل های بعدی می‌رسد همین است.»

«نون والقلم» نوشته جلال آل احمد

پند گیر از مصائب دگران	نا نگیرند دیگران به تو پند
نرود مرغ سوی دانه فراز	چون دگر مرغ بیند اندر بند.
تا نیک ندانی که سخن عین صواب است	باید که به گفتن دو لب از هم نگاهیسی.
گر راست سخن گوئی و در بند بمانی	به زان که فروخت عهد از بند رهایی.
پوریسا بک اگر چه بافنده است	ببرنش به کارگاه حریر.
گل به تاراج رفت و خار بماند	مهره برداشتنند و مار بماند.

(سعدی)

موارد حذف در انواع جمله

مهدی کتاب مرا برداشت و برد.

عبارت بالا از چند جمله تشکیل شده و نهاد آنها کدام است؟

مهدی کتاب مرا برداشت.

[و] برد

نهاد جمله نخستین، «مهدی» است که ذکر شده، نهاد جمله دوم نیز همان «مهدی» است که چون در جمله نخستین آمده، گوینده از تکرار آن در جمله دوم بی‌نیاز گردیده و آن را حذف نموده است.

اگر دقت کنیم می‌بینیم که در جمله دوم، «مهدی» که نهاد است به تنهایی حذف نشده، بلکه «کتاب» و «مرا» نیز چون در جمله نخستین آمده‌اند، در جمله دوم حذف گردیده‌اند.

عبارت بالا در اصل چنین بوده است:

مهدی کتاب مرا برداشت. مهدی کتاب مرا برد.

حذف اجزای جمله منحصراً به مثال بالا نیست، بلکه در بسیاری از جمله‌ها، ذکر همه اجزا لازم نمی‌آید و از این رو برخی از آنها را حذف می‌کنند. حذف اجزای جمله همیشه به قرینه، صورت می‌گیرد و این قرینه ممکن است لفظی باشد یا معنوی:

● حذف به قرینه لفظی آن است که در همان جمله یا جمله پیشین، لفظی بیاید که گوینده یا نویسنده به سبب آمدن آن لفظ، کلمه‌ای را در جمله حذف کند.

اینک پاره‌ای از موارد حذف به قرینه لفظی را در زیر می‌آوریم:

۱- حذف کلمه‌ای در جمله به قرینه وجود لفظی در همان جمله: فردا به

مسافرت می‌روم. در این جمله وجود شناسه «م» در آخر فعل «می‌روم» گوینده را از آوردن ضمیر «من» بی‌نیاز ساخته است.

۲- حذف کلمه در جمله پیرو به قرینه لفظی جمله پایه: به کاوه گفتم که به خانه ما بیاید. که در اصل چنین بوده است: به کاوه گفتم که (کاوه) به خانه ما بیاید.

۳- حذف کلمه در جمله همپایه به قرینه جمله پیشین، مانند مثال اول درس: افشین کتاب مرا برداشت و برد.

۴- حذف در جمله پرشی به قرینه جمله پیشین: علی به کرج رفت. به کج رفت؟ یعنی: علی به کج رفت.

۵- حذف در جمله پاسخی به قرینه جمله پرشی: که موزه ایران باستان را دیده است؟ — من. یعنی: من موزه ایران باستان را دیده‌ام

● حذف به قرینه معنوی آن است که از سیاق کلام و مفهوم کلی جمله‌ها و عبارتها، کلمه حذف شده را دریابیم نه به وسیله لفظی که در خود عبارت ذکر شده است:

به رباعی زیر توجه کنید:

اسرار ازل را نه تو دانئی و نه من وین حرف معما نه تو خوانئی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده برافتند تو مانئی و نه من

(خیام)

مصراع اول این رباعی دو جمله دارد: ۱- اسرار ازل را نه تو دانئی ۲-

و نه من. که در اصل چنین بوده است: اسرار ازل را نه تو دانئی و نه من دانم ولی فعل «دانم» در جمله دوم حذف شده، در صورتی که فعل جمله اول که ذکر شده، «دانئی» است نه «دانم». همان گونه است فعلهای «خوانئی» و «مانئی» که ساخت دوم شخصند و در مصراعهای دوم و چهارم آمده‌اند و فعلهای «خوانم»

و «**دائم**» که ساخت اول شخصند بدون قرینه لفظی روشن حذف گردیده‌اند.

بیاموزیم

در برخی از جمله‌ها نهاد یا یکی دیگر از اجزا و گاهی چند جزء از آن **حذف** می‌گردد. **حذف جزء** یا اجزای جمله همیشه به **قرینه** صورت می‌گیرد. قرینه بر دو قسم است: **قرینه لفظی، قرینه معنوی**.

قرینه لفظی، بودن لفظ یا کلمه‌ای است در خود همان جمله یا جمله پیشین، که بر کلمه حذف شده دلالت کند.

قرینه معنوی، سیاق کلام و مفهوم کلی جمله‌ها و عبارتهاست که به وسیله آن، کلمه حذف شده را درمی‌یابیم.

تمرین

۱ - چهار جمله بنویسید که در آنها، حذف به قرینه لفظی یا معنوی باشد.

۲ - نوشته زیر را طوری بنویسید که همه کلمات حذف شده داخل کمانک قرار گیرد:

حاتم طائی را گفتند: «از خود بزرگ همت‌تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟» گفت: بلی، روزی چهل شتر قربان کرده بودم امرای عرب را. پس به گوشه صحرایی به حاجتی برون رفتم؛ خار کنی دیدم؛ پشته‌ای فراهم آورده. گشتمش: «به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سباط او گردد آمده‌اند؟» گفت:

«هر که نان از عملی خویش خورد منست حاتم طائی نبرد.»

من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.

مثال: (عده‌ای) حاتم طائی را گفتند «(تو) از خود بزرگ همت‌تر در جهان دیده‌ای یا (تو) شنیده‌ای؟»

موارد حذف در جمله (بقیه)

دیدیم که برخی از اجزای جمله به قرینه حذف می‌شود. اکنون گوییم:

● در جمله‌های امری غالباً نهاد حذف می‌گردد:

کتابها را باز کنید. یعنی: شما (دانش‌آموزان) کتابها را باز کنید.

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است. یعنی: شما خیزید. شما خز آرید. . . .

● در جمله‌های همپایه که فاعل واحدی دارند، فاعل، تنها در جمله نخستین

می‌آید و در بقیه حذف می‌شود:

احمد عصر به دبیرستان رفت و دو ساعت ریاضیات خواند و برگشت.

یعنی: احمد عصر به دبیرستان رفت و احمد دو ساعت ریاضیات خواند و احمد

برگشت.

روزی ز سر سنگ، عقابی به هوا خاست از بهر طمع، بال و پر خویش بیاراست

(ناصرخسرو)

که فاعل هر دو فعل «خاست» و «بیاراست»، «عقابی» است که در مصراع اول آمده

و در دومی حذف گردیده است.

● در جمله‌های پاسخی، بیشتر اجزای جمله و گاهی همه آنها به قرینه جمله

پرسشی حذف می‌شود؛ چنان‌که:

۱ - حذف نهاد: کاوه کجاست؟ — غایب است. یعنی: کاوه غایب است.

۲ - حذف فعل: که آمد؟ — فریدون. یعنی: فریدون آمد.

۳ - حذف مفعول (همراه حرف نشانه را): که کتاب را برداشت؟ — من

برداشتم. یعنی: من کتاب را برداشتم.

۴ - حذف متمم (همراه حرف اضافه): که به گردش می‌رود؟ — من می‌روم.

یعنی: من به گردش می‌روم.

۵ - حذف **سند** (باز بسته) همراه فعل ربطی: که غایب است؟ — کاوه. یعنی:

کاوه غایب است

۶ - حذف **قید**: فردا به کجا می‌روید؟ — به کرج می‌رویم. یعنی: فردا به

کرج می‌رویم.

۷ - حذف **همه اجزای جمله** جز فاعل: که صندلی را برداشت؟ — سوسن.

یعنی: سوسن **صندلی** را برداشت.

۸ - حذف **همه اجزای جمله** جز فعل: برادر احمد کجاست؟ — رفت. یعنی: برادر

احمد رفت.

۹ - حذف **همه اجزای جمله** جز مفعول: از بازار چه خریدی؟ — کفش.

یعنی: از بازار کفش خریدم.

۱۰ - حذف **همه اجزای جمله** جز متمم: کتابهایت را به که دادی؟ — به مینا.

یعنی: کتابهایم را به مینا دادم.

۱۱ - حذف **همه اجزای جمله** جز قید: رضا کی به مسافرت می‌رود؟ — فردا.

یعنی: رضا فردا به مسافرت می‌رود.

۱۲ - حذف **همه اجزای جمله**: ساسان امروز به دبیرستان نرفته است؟ — نه.

یعنی: نه، ساسان امروز به دبیرستان نرفته است.

در جمله‌های پاسخی، معمولاً کلمه‌ای ذکر می‌گردد که در جواب کلمه

پرسشی قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، اگر پرسش از فاعل جمله است و کلمه

پرسشی به جای فاعل نشسته است، در جمله پاسخی تنها فاعل ذکر می‌گردد؛ چنان که

در جمله پرسشی شماره ۷، کلمه پرسشی «که» فاعل است و در نتیجه، در جمله

پاسخی، تنها «سوسن» که فاعل جمله است می‌آید: که صندلی را برداشت؟ —

سوسن. یعنی: سوسن صندلی را برداشت.

همچنین است در دیگر مثالها که کلمات پرسشی کو، چه، که، و

کی ، به ترتیب به جای فعل ، مفعول ، متمم و قید آمده است و در جمله پاسخی نیز تنها فعل و مفعول و متمم و قید (رفت ، مادرم ، مینا ، و فردا) آمده است و حرف اضافه «به» هم در جمله های پرسشی و هم در جمله های پاسخی همراه متمم می باشد.

● حروف نیز گاهی به فریته در جمله حذف می گردد؛ چنان که :

۱- حذف حرف ربط: خواهی که سر بلند شوی خاکسار باش . یعنی: اگر خواهی .

۲- حذف حرف اضافه: اوایل گل سرخ است و انتهای بهار

نشسته ام سر سنگی کنار یک دیوار

یعنی: نشسته ام بر سر سنگی ...

تمرین

- ۱- پنج جمله بنویسید که در آنها حذف به فریته لفظی خود جمله باشد.
 - ۲- پنج جمله بنویسید که در آنها حذف به فریته لفظی جمله پیش باشد.
 - ۳- برای حذف در یک، از نهاد مفعول، متمم ، قید، فعل، قید، یک مثال بیاورید.
 - ۴- چهار جمله بنویسید که در آنها حذف فعل یا فعل یا مفعول یا متمم و یا از ذکر شده باشد.
 - ۵- این کتاب را بخوانید و کلمات حذف شده را پیدا کنید و مطابق جدول تمرین درس پیش دوباره نویسی کنید.
- شاید دو کفش شما هم روزی رنگی رفته باشد. یا واژه یک طرف می نشوید و دستگیره را در گوشه ای جا می دهید. چند قدم راحت می روید و به خیالات خود می پردازید اما آن دو کفش تا آنجا تاب آورده از این که به فکر او نیستید، می روند و به جنب و جوش می افتد که ناله جانی پیدا کند و از آلتها شما را در وجه خود بنزد.
- مذنی به حرفش گرش نمی دهید و می روید و او هر دم نیش را فروتر می برد. ناچار می ایستید و در گردی

با منزل فراخی برایش فراهم می‌کنید و با هم قرار می‌سازید که از آن پس، مزاحم یکدیگر نباشید. دوباره رشته‌های پاره فکر را از زمین و آسمان جمع می‌کنید و برهم می‌تابید و می‌روید. چیزی نمی‌گذرد که مهمان ناخوانده پیمان را می‌شکند و دوباره به خانه گردی می‌پردازد ولی شما اعتنا نمی‌کنید و به گرفتن مرغهای اندیشه، خود را مشغول می‌دارید لکن هنوز نور نرفته، کار آزار سه جایی می‌کشد که به جان می‌آید و آن نابکار را در میان شت پا و انگشت دیگ بر بند می‌کنید و دائم مواظبید که نگریزد.

باقی راه به جنگ با سنگریزه می‌گذرد، او می‌گذرد و شما می‌فشارید. افکار غم‌انگیز و آشفته تا شما به خانه برسید، جانان را مجروح کرده‌اند. وقتی رسیدید، اوّل به عجله و به خشونت، کفش را در می‌آورید و ریگ را از بالای سر به زمین می‌اندازید و با نوک پا به میان حیاط روانه‌اش می‌کنید.

آیا بهتر نبود از همان اوّل که ریگ به کفشتان رفت می‌ایستادید و بیرونش می‌آوردید و این همه محنت

نمی‌بردید؟

چه بسا که در راه زندگی، ریگ را به جان می‌خریم و خود را از جنگ دشمنی بدین خریدی آزاد

نمی‌کنیم و حال آن که تکلیف روزانه ما در رفع سختیها از بیرون آوردن سنگریزه‌ای دشوارتر نیست.

نکره و معرفه

مردی از یک فروشگاه کتابی خرید.

در این جمله، سه اسم به کار رفته: مرد، فروشگاه و کتاب.

«مرد» و «کتاب» همراه «ی» و «فروشگاه» همراه «یک» است.

هیچ یک از آن سه اسم، نزد شنونده معلوم و مشخص نیست و او نمی‌داند

کدام مرد از کدام فروشگاه چه کتابی خریده است.

اسمهایی مانند «مردی»، «یک فروشگاه» و «کتابی» را که برای شنونده

معلوم و شناخته نیست اسم **نکره** می‌نامند.

اسم نکره همیشه نشانه نکره دارد؛ نشانه اسم نکره «ی» در آخر و یا «یک»

در اول آن است و گاهی هم «یک» در اول و هم «ی» در آخر اسم می‌آید: از یک

فروشگاهی کتابی خریدم.

اکنون به جمله زیر توجه کنید:

من این کتاب را از فروشگاه مهران خریدم.

در این جمله، ضمیر «من» و سه اسم «کتاب»، «فروشگاه» و «مهران» به کار

رفته است که هیچ یک از آنها نشانه نکره ندارد و همگی برای شنونده معین و

شناخته است:

منظور از «من» خود گوینده است.

«این»، که همراه کتاب آمده آن را به اشاره برای شنونده مشخص کرده

است

مهران، نام شخص معین و بر شنونده معلوم و مشخص است.

فروشگاه، به «مهران» اضافه شده و برای شنونده روشن گردیده است که

منظور از آن، کدام فروشگاه است.

کلماتی مانند من ، کتاب ، فروشگاه و مهران را که نشانهٔ نکره ندارد و برای شنونده مشخص است **معرفه** نامند.

بیاموزیم اسمی که با «ی» در آخر و یا «یک» در اول و یا با هر دو نشانه، یعنی با «یک» در اول و «ی» در آخر بیاید، و برای شنونده معلوم و مشخص نباشد **نکره** نامیده می‌شود.

تمرین

۱- برای هر یک از انواع سه گانه اسم نکره یک مثال در جمله بیاورید.

۲- اسمهای زیر را با افزودن «ی» «یک» و «ی» «یک» نکره کنید:

خانه ، قلم ، دنیا ، کاغذ ، پرستو ، جلجله ، آهو ، کوتور ، لانه ، میوه ، هرابیما.

۳- نوشتهٔ زیر را بخوانید و در میان کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده، معرفه و نکره را مشخص کنید:

کشوری که بزرگترین شبه جزیرهٔ دنیا به شمار می‌رود و قاره‌ای است نظیر افریقا؛ اقلیم گسترده‌ای که آفتاب نیرماهش در جامو و کشمیر فرخ‌زاست و در جلهٔ زمستان گرمای مدرس و بمبئی طاقت‌فرسا. این کشور هند است.

دو رودخانهٔ جوشان و خروشان گنگ و سند که اولی جنگلها و مزارع شرق را زنده می‌کند و دومی به غرب تا هندهای الیه جنوب سرسزی و طراوت می‌بخشد. شاه‌رگهٔ حیاتی بانصد میلیون هندی محسوب می‌شود؛ از سند پنج شاخه جدا می‌شود و ایالتی بزرگ به نام «پنجاب» به وجود می‌آید. در حقیقت این دو آب، تمذهای پاکستانی را در کنار خود جمع کرده است. ... انگلیسی‌ها به دست کپانی هند شرقی به منابع سرشار هند تسلط یافتند. در جنگ جهانی اول و دوم ملت هند برای آزادی و پیکار با بیگانگان به پا خاستند.

صفت بیانی



این گل **معطر** را دوست **مهربانم** به من داده است.

جامه **سفید** به قامت **بلند** او چه برازنده است!

طعم **شیرین** آن سیب **خوشبو** هنوز در زیر دندانم هست.

در جمله‌های بالا چه کلمه‌هایی صفت است؟

معطر چه خصوصیتی از گل را بیان می‌کند؟ **مهربان** چه خصوصیتی از

دوست را؟ **سفید** چه خصوصیتی از جامه را؟ **بلند** چه خصوصیتی از قامت را؟

شیرین.....؟ **خوشبو**.....؟

این قبیل صفتها که برای بیان یکی از خصوصیات اسم، مانند شکل، رنگ،

بو، مزه، اندازه یا نسبت به کار می‌روند **صفت بیانی** نامیده می‌شوند.

در جمله‌های بالا صفتها همه بعد از اسم آمده و به اسم پیوسته‌اند. **صفت**

بیانی پیوسته، معمولاً بعد از اسم (موصوف) با واسطه کسره‌ای (ـِ) می‌آید:

گل زیبا.

فعل	گروه مفعولی			گروه نهادی		
	اسم	صفت پیوسته	صفت پیوسته	اسم	صفت پیوسته	صفت پیوسته
چیدم	گل	زیبا	بی	از	باغچه	کوچکی
نهادم	آن گل		را	در	برگی	تازه
پیچید	-	-	-	در	همه‌جا	-
گریخت	-	-	-	از	دام	-
دیده‌نشد	-	-	-	در	او	-
بررسی‌خیزد	-	-	-	از	تا	شکته

هرگاه اسم به ا ، و ، ی ، ه (=ـه) ، و (=ـه) ختم شده باشد، به جای «=» ، «ی» به کار می‌رود: **خدایِ مهربان**، **آهویِ وحشی**، جوانیِ **ی** (جوانی) زودگذر. خانه بزرگ.

هرگاه موصوف ، به «ی» نکره ختم شده باشد، صفت بیانی بی هیچ نشانه‌ای، بعد از آن قرار می‌گیرد: برگِ **سبز**.

گاهی بین اسم و صفت ، کلمه‌ای جدایی می‌اندازد: او پدری دارد **مهربان**. صفت بیانی می‌تواند بی فاصله ، پیش از موصوف هم در آید:

سکین خراگر چه بی‌تمیز است چون بار همی برد عزیز است هرگاه صفت بیانی به صورت صفت برترین آمده باشد، معمولاً پیش از موصوف می‌آید:

بهترین سخن ، سخن راست است.

میکل آنز **بزرگترین** هنرمند دوره رنسانس بود.

● ندهد مرد **هوشمند** جواب مگر آن گه کزو سؤال کنند نه‌دی **هوشمند** بود و به زودی راه چاره را باز یافت.

در جمله اول «هوشمند» صفت پیوسته «مرد» است؛ در این جمله اگر «هوشمند» را حذف کنیم باز هم جمله ، ناقص نخواهد شد.

در جمله دوم «هوشمند» با یک فعل ربطی به نهاد نسبت داده شده است. بنابراین در نقش **مند (باز بسته)** است. در اینجا اگر «هوشمند» را حذف کنیم ، جمله ناقص خواهد شد.

صفت بیانی گاهی همراه نهاد یا مفعول

بیاموزیم

یا متمم است. در این حال آن را **صفت بیانی**

پیوسته می‌نامیم. و گاهی صفت بیانی با یکی از فعلهای ربطی به نهاد نسبت داده می‌شود. در این حال می‌گوییم صفت بیانی، **مستند** (= باز) - **بسته** است.

دقت کنید:

مرد **هنرمند** را تسبی از هنر است.

هنرمند هر چار و دق در بیتد و بر صدر نشیند.

در جمله اول «**هنرمند**» همراه اسمی آمده و چگونگی آن را بیان می‌کند و صفت **پیوسته** است.

در جمله دوم «هنرمند» چگونگی اسم دیگری را بیان نمی‌کند، بلکه خود، بر کسی دلالت دارد و در این جمله نقش نهاد را به عهده گرفته است. کلماتی که معمولاً به صورت صفت استعمال می‌شوند، گاهی به جای اسم به کار می‌روند و نقشهای اسم را به عهده می‌گیرند و خصوصیات آن را می‌پذیرند. یعنی نهاد یا مفعول یا متمم می‌شوند و به صورت نکره یا جمع در می‌آیند. در این حال آنها را در حکم اسم می‌دانیم.

تمرین

۱ - در نوشته‌های زیر نقش صفت بیانی را مشخص کنید و با استفاده از جدول صفحه ۴۸ و ۴۹ نوع ساختمان آن‌ها در جدولی مانند نمونه زیر بنویسید:

جمله	صفت	نقش	ساختمان
سخن چین بدبخت هیزم کش است.	بدبخت	صفت پیوسته	مرکب از دو کلمه: صفت + اسم
سخن چین بدبخت هیزم کش است.	هیزم کش	مستند (باز بسته)	مرکب از دو کلمه: اسم + بن

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند
 ز مصرش سوی پیراهن شیدی
 که ای روشن روان پسر خرمند
 چرا در جاه کنهانش نایدی
 گفتمت احوال ما برق جهان است
 نمی پیدا و دیگر دم تهن است
 گهی بر طارم اعلی نشییم
 گهی تا پشت پای خود نشییم

نه چندان درشتی کن که از تو سب گردند، و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر،
 و گس خشم گیری شوند از تو سب
 درشتی و نرمی به هم در نه است،
 درشتی بگیرد خرمند پیش،
 نه نرمی که نازل کند قدر خویش

شایسی با پلر نعت: «ای خرمند
 بگفتا: «لیکمردی کن نه چندان،
 مرا نعیم ده پیرانه یک پند»
 که گردد خیره گرگ تیز دندان»

میان دو کس جنگ چون آتش است
 کند این و آن خوش دگر باره دل،
 سخن چسب بدبخت هیزم کش است
 وی اندر میان کور بخت و خجل

ندهد هوشمند روشن رای
 بپوریا باق اگر چه بافته است
 به فرومایه کارهای خطیر
 بپرنش به کارگاه حریر

کس نبیند که تشنگان حجاز
 هر کجا چشمه‌ای برد شیرین
 به لب آب شور گرد آیند
 مردم و مرغ و مور گرد آیند

نه هر که به صورت نیکوست، سیرت زیبا در اوست.

بدخوی در جنگ دشمنی گرفتار است که هر جا که رود از جنگ عقوبت او خلاص نباید.
 و گس ز دست بلا بر فلک رود بدخوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد
 (گلستان سعدی)

۲- در نوشته‌های بالا کلماتی را که با وجود ساختمان صفتی به جای اسم نوشته‌اند، مشخص کنید و نقش آنها را هم بنویسید.

۳- برای هر یک از اسمهای زیر صفت مناسب بگذارید:

جامه ، قامت ، هنر ، اشک ، آثار ، صورت ، رسوم ، آیین ، عمر ، غذا ، رو

جمله

جوان ، پیر ، تشنه ، سیر :

ب. + اسم : بخورد ، بهوش ، بجا
 با + اسم : باهوش ، باسواد
 بی + اسم : بیسوا ، بیچاره
 فرو + اسم : فرومایه ، فروتن
 هم + اسم : همدل ، همزبان
 نا + اسم : ناپسند ، ناکام

پیشوند + اسم عام

ز + بن : نرو ، نرس ، نفهم (با تکیه خاص)
 ب + بن : برو ، بز ، بخور (با تکیه خاص)
 نا + بن : نایاب ، نادار ، ناشایست

پیشوند + بن

اسم (در پاره‌ای از موارد صفت) + پسوند

ز + صفت مفعولی : ندیده ، نشنیده
 تا + صفت : نا آشنا ، ناسازگار

پیشوند + صفت

اسم + ا + اسم : رنگارنگ ، سرازیر
 اسم + وا + اسم : جورواجور ، دلواپس

اسم + میانوند + اسم

بن مضارع + - نه : شونده ، گوینده
 بن مضارع + ا : گویا ، شنوا
 بن مضارع + ان : ترسان ، لوزان
 بن + از : برخوردار ، پرستار
 بن + کار : درودکار ، تراشکار
 اسم + کار : ورزشکار
 بن + گر : درودگر ، نوانگر
 اسم + گر : آهنگر ، کارگر

بن با اسم + پسوند فاعلی

بن ماضی + پسوند مفعولی (ه -) : بسته ، شکسته

مترکب از دو کلمه

اسم + به + اسم : سربه زیر
 اسم + در + اسم : تودرتو ، سرتوگم
 اسم + بر + اسم : پایرجا
 چند کلمه گوناگون : سربه فلک کشیده

گروهی

اسم یا صفت + وار	: مردوار، بزرگوار	شبهت و رنگ
اسم یا صفت + وش	: بریوش، نلخ وش	
اسم یا صفت + گون	: لاله گون، سبز گون	
اسم یا صفت + فام	: زمرد فام، سبز فام	
اسم + سان	: ابرسان، حورسان	
اسم + آسا	: سیل آسا، برق آسا	
اسم + آگین	: زهر آگین، خشماگین	آمیختگی و آلودگی
اسم + گین	: شرمگین، اندوهگین	
اسم + ناک	: بیسناک، ترسناک	
اسم + یان	: باغبان، دربان	نگهبانی
اسم + جی	: قهوه جی، سورجی	
اسم + مند	: هنرمند، هوشمند	دارندگی
اسم + ور	: پیشه ور، سخنور	
اسم + ور	: رنجور، مزدور	
عدد + م	: هفتم، ششم	ترتیبی
عدد + مین	: پنجمین، دهمین	
اسم + ی (گی)	: شیرازی، خانگی	نسبی
اسم + انی	: روحانی، جسمانی	
اسم + ین	: زربین، نمکین	
اسم + ینه	: پشمینه، سیمینه	
اسم + ه	: بهاره، پاییزه	
اسم + انه (گانه)	: مردانه، بچه گانه	
اسم + گان	: دهگان، بازار گان	
اسم + اسم	: هنرپیشه، بیچ بیچ، سنگدل	
اسم + صفت	: دلشنگ، ننگدل، سر بلند	
اسم + بن	: کاردان، کار آمد	
ضمیر مشترک + بن مضارع	: خودخواه، خوددنا	
ضمیر مشترک + صفت مفعولی	: خودساخته، خودباخته	
ضمیر مشترک + اسم جامد	: خود کام، خودسر	
صفت مشتق + اسم	: پریدورنگ، دژنده خو	
صفت جامد + اسم	: چیره دست، دورو	
فید + بن	: دیرجوش	

اسم + اسم	: هنرپیشه، بیچ بیچ، سنگدل
اسم + صفت	: دلشنگ، ننگدل، سر بلند
اسم + بن	: کاردان، کار آمد
ضمیر مشترک + بن مضارع	: خودخواه، خوددنا
ضمیر مشترک + صفت مفعولی	: خودساخته، خودباخته
ضمیر مشترک + اسم جامد	: خود کام، خودسر
صفت مشتق + اسم	: پریدورنگ، دژنده خو
صفت جامد + اسم	: چیره دست، دورو
فید + بن	: دیرجوش

صفت‌های پیشین

چنان‌که در درس‌های پیش دیدیم، صفت بیانی معمولاً بعد از اسم می‌آید:

مرد **دانشمند**

صفت بیانی تنها هنگامی که به صورت صفت برترین به کار رود پیش از

اسم می‌آید: کتاب، **بهترین** دوست است.

صفت ترتیبی ساخته شده با «-مین» نیز معمولاً پیش از اسم درمی‌آید:

پنجمین نفر، **هفتمین** روز.

صفت‌های بیانی را، از آنجا که بیشتر پس از اسم می‌آیند، **صفت‌های پسین**

نیز می‌توان نامید.

اینک به مثال‌های زیر توجه کنید:

صد کلاغ را **یک** کلوخ بس است. در **همه** کاری هنر و عیب هست.

کدام مادری است که به فرزندش مهر نورزد؟ **چه** زیان آفتاب را از ایر؟

چه باران تندی می‌بارد! **این** ره که تو می‌روی به ترکستان است.

کلمات **صد**، **یک**، **همه**، **کدام**، **چه**، **این**، و مانند آنها هرگاه

همراه اسمی بیابند، توضیحی به آن می‌افزایند و آن را وصف می‌کنند. این‌گونه

کلمات را نیز **صفت** به شمار می‌آوریم. چون این صفت‌ها همیشه قبل از اسمی که

وابسته آن هستند می‌آیند، آنها را **صفت‌های پیشین** نامیده‌اند.

صفت‌های پیشین را به اعتبار مفهومی که دربر دارند به پنج گروه می‌توان

تقسیم کرد:

۱- یک، دو، سه ... سیزده ... بیست و یک و ... که شماره را

می‌رسانند و **صفت شمارشی** نامیده می‌شوند.

۲- چند، هیچ، همه، هر، فلان، که تعداد یا مقدار یا چیز یا کس نامعینی

را می‌رسانند و **صفت مبهم** نامیده می‌شوند.

۳- چه ... ؟ چگونه ... ؟ کدام ... ؟ چند ... ؟ هیچ ... ؟ که

پرسش را می‌رسانند و **صفت پرسشی** نامیده می‌شوند.

۴- چه ... ! چقدر ... ! که تعجب و شگفتی را می‌رسانند و **صفت**

تعجبی نامیده می‌شوند.

۵- این، آن، همین، همان، که اشاره را می‌رسانند و **صفت اشاره‌ای** نامیده

می‌شوند.

دقت کنید:

هشت دو برابر **چهار** است. هیچ **دویی** نیست که به **سه** نرسد.

همه در جستجوی سعادتند. **این** گوی و **این** میدان.

در جملهٔ اول «**هشت**» به جای اسم به کار رفته و نهاد جمله شده است. در

همین جمله «**چهار**» نیز به جای اسم نشسته. آیا می‌توانید بگویید «**چهار**» در اینجا

چه نقشی دارد؟ کلمات رنگی دیگر چطور؟

کلماتی که شماره، پرسش، تعجب، اشاره، و مقدار مبهم را می‌رسانند،

گاهی به جای **اسم** به کار می‌روند و نقشهای اسم را می‌پذیرند.

بیاموزیم

کلمات **صد**، **یک**، **همه**، **کدام**،

چه، و مانند آنها هر گاه همراه و وابستهٔ اسمی

باشند و توضیحی دربارهٔ آن بدهند، **صفت**

نامیده می‌شوند. چون این گونه صفتها همیشه

پیش از اسم می‌آیند آنها را **صفت‌های پیشین**

می‌نامیم.

صفت‌های پیشین را به پنج گروه تقسیم کرده‌اند: **صفت‌های شمارشی**، **صفت‌های مبهم**، **صفت‌های پرسشی**، **صفت‌های تعجبی**، **صفت‌های اشاره‌ای**.

این کلمات گاهی در جمله به جای اسم به کار می‌روند و نقش‌های اسم را می‌پذیرند.

صفت‌های پیشین	
شمارشی	یک : با یک گل بهار نمی‌شود. یک دست صدا ندارد.
مبهم	چند : به چند گاه دهد بوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهفته با عنبر.
	هیچ (در جمله منفی) : از هیچ دلی نیست که راهی به خدا نیست.
	همه : همه چیز را همگان دانند.
	هر : هر گلی یک بویی دارد.
پرسشی	فلان : فلان انبارم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان.
	چه (مخصوص جمله پرسشی) : آن را که عیان است چه حاجت به بیان است ؟
	کدام (مخصوص جمله پرسشی) : با کدام ساز تو باید رقصید ؟
تعجبی	چند : مگر چند هندوانه با یک دست می‌توان برداشت ؟
	هیچ (در جمله مثبت) : هیچ دیوانه‌ای با آتش بازی می‌کند ؟
	چه : چه گنجها که نهادند و دیگری برداشت ! چه رنجها که کشیدند و دیگری آسود !
اشاره‌ای	این : این رشته سر دراز دارد.
	آن : آن سبو بشکست و آن پیمانته ریخت.
	همین : نه همین لباس زیباست نشان آدمیت. همان : کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش.

● دیروز یک دست لباس و دو جفت جوراب خریدم.

در جمله بالا «یک» وابسته «دست» و «دو» وابسته «جفت» است. غالباً در شمارش اشیا و جانداران کلمه‌ای معین به عنوان واحد شمارش، بعد از عدد می‌آید و سپس اسم آن چیزی را که شمرده می‌شود، می‌آورند تا جنس یا نوع آن را تعیین کند.

اینک به پاره‌ای از این گونه کلمه‌ها اشاره می‌کنیم:

- ۱ - **باب**، برای خانه و دکان: یک باب خانه، یک باب دکان.
- ۲ - **تخته**، برای فرش و پتو: یک تخته فرش کرمان، یک تخته پتوی مخمل.
- ۳ - **دست**، برای هرشش عدد ظرف و یا بعضی از اثاث و لوازم خانه، برای لباس دوخته کامل: یک دست بشقاب، یک دست صندلی، یک دست لباس.

۴ - **دستگاه**، برای اتومبیل، کارخانه، تلویزیون و رادیو: یک دستگاه

تلویزیون.

- ۵ - **دوجین**، برای هر بسته دوازده تایی: یک دوجین جوراب.
- ۶ - **دهنه**، برای دکان: یک دهنه دکان نانواپی.
- ۷ - **رأس**، برای گاو و گوسفند: دو رأس گاو.
- ۸ - **رشته**، برای گردن‌بند، برای قنات: یک رشته گردن‌بند، یک رشته

قنات.

- ۹ - **سر**، برای گاو، گوسفند و گله: ده سر گله، پنج سر گاو.
- ۱۰ - **طاقه**، برای شال و پتو: دو طاقه پتو.
- ۱۱ - **عرّاده**، برای توپ: دو عرّاده توپ.
- ۱۲ - **فروند**، برای هواپیما، کشتی و هلیکوپتر: دو فروند کشتی.
- ۱۳ - **قبضه**، برای شمشیر و تفنگ: سه قبضه تفنگ.
- ۱۴ - **قطعه**، برای زمین و فرش: دو قطعه زمین.

۱۵- قواره، برای زمین، برای پارچه‌ای که برای یک دست لباس کافی

باشد؛ سه قواره فاستونی.

۱۶- نفر، برای انسان؛ ده نفر کارگر در ساختمان کار می‌کنند.

امروزه در محاوره، جز در مورد «دست» و «دوچین»، به جای بیشتر این گونه

کلمات، «تا» به کار می‌رود؛ پنچتا هواپیما، دهن گردن بند، سه تا پتو...

تمرین

۱- در جمله‌های زیر صفت‌های پیشین را مشخص کنید و در جدولی مانند جدول زیر بنویسید:

از هر دست که دادی از همان دست پس می‌گیری. آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟ چه بآید از بیم موج آن را که باشد نوح کشتیبان؟ چه بهره می‌بری از اختلاط ناهلان؟ این قافله تا به حشر لنگ است. این رشته سر دواز دارد. هیچ راهی نیست کان را نیست پایان هم مغزور.

چه حاجت که نه گرمی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان؟
نمی‌دانم امروز از کدام دنله برخاسته. گویی این دیگ را برای آن چغندر ساخته‌اند.

جمله	صفت پیشین	کلمه‌ای که صفت پیشین وابسته آن است.
از هر دست که دادی	هر	دست

۲- در مثالهای زیر صفت‌های پیشین را که همراه اسمی هستند از آنهایی که به جای اسم به کار رفته‌اند

جدا کنید و هر دسته را در ستونی جدا بنویسید:

چون که صد آمد، نود هم پیش ماست. همه چیز را همگان دانند. هر گردی گردو نیست. همه در کنار کود ایستادند. هرجا که گل است خار هم هست. هر دم از این باغ بری می‌رسد. به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است. بک بواز خرس غنیمت است. هر چه بدهد از هیچ بهتر است. خودش هم نمی‌داند که چه می‌خواهد. از میان این گلها کدام زیباتر است؟ کدام دانه فروفت در زمین که نرسد؟

وابسته قید - وابسته صفت

● پروین در راه تحصیل رنج **بسیار** کشید.

از این رو موفقیت‌های او نیز **بسیار** بود.

در دو مثال بالا، کلمه «**بسیار**» صفت است. در جمله اول، «**بسیار**» صفت

پیوسته است و در جمله دوم مسند.

● حسین برای پیروزی کوشید. او **بسیار** کوشید تا پیروز شد.

در این مثال «**بسیار**» قید مقدار است و اندازه «کوشید» را مشخص می‌کند و

وابسته آن است.

● پرویز خوب می‌نویسد. او **بسیار** خوب می‌نویسد.

در این دو مثال، «خوب» قید کیفیت و چگونگی است و وابسته فعل «می‌نویسد».

در جمله دوم کلمه «**بسیار**» بر سر کلمه «خوب» آمده و مقدار آن را مشخص کرده

است. پس کلمه «**بسیار**» در اینجا وابسته قید است.

● جواد این روزها خوشحال است.

او **بسیار** خوشحال است که در امتحان موفق شده است.

مقداد کار مهمی را شروع کرده است.

او کار **بسیار** مهمی را شروع کرده است.

می‌دانیم که «خوشحال» و «مهم» هر دو، صفت هستند. در مثالهای بالا

کلمه «**بسیار**» مقدار این دو صفت را مشخص کرده و از این رو وابسته صفت است.

چنان که دیدیم کلمه «**بسیار**» گاهی نقش صفت را به عهده دارد و گاهی

بیاموزیم

برخی از کلمه‌ها که مفهوم مقدار و اندازه را می‌رسانند در نقشهای گوناگون به کار می‌روند. این نقشها عبارتند از:

- ۱ - مسند (باز بسته) ۲ - صفت (پیوسته اسم)
- ۳ - قید (وابسته فعل) ۴ - قید برای صفت
- پیوسته (وابسته صفت) ۵ - قید برای مسند
- ۶ - قید برای قید دیگر (قید وابسته قید):

۱ - موفقیت‌های او	بسیار بود	← مسند
۲ - او زحمت	بسیار کشید	← صفت (پیوسته اسم)
۳ - او	بسیار کوشید	← قید برای فعل
۴ - کار	بسیار مهمی به انجام رسید	← قید برای صفت پیوسته
۵ - او	بسیار خوشحال بود	← قید برای مسند
۶ - او	بسیار خوب می‌نویسد	← قید برای قید دیگر

تمرین

در نوشته زیر قید فعل را از قید صفت و قید قید مشخص کنید:

وقتی که به آن شهر با نهادم هنوز بهار بود. معمولاً در این فصل هوا باید نه چندان گرم باشد و نه چندان سرد، با وجود این سرما چنان شدید بود که سخت آزارم می‌داد. کوجه‌ها خلوت و کاملاً تاریک بود. بعد از عبور از چند کوچه نسبتاً وسیع، راهنما چمدانم را آهسته روی زمین گذاشت. در را کوفت و خیلی ملایم گفت: «ملوسه اینجاست.»

دربان پس از لحظه‌ای آهسته در را گشود ... اول گمان برد شاگرد جدیدم هستم، اما نگذاشتم زیاد به

اشتباه خورد باقی بماند. گفتیم از فردا من آموزگار این مدرسه خواهم بود ...

مدیر مدرسه گفت: چه کنم. با وجود این که هنوز چندان قابلیت و استعداد همکاری با ما را نداری ناچارم تو را به کار بگمارم به شرط این که کاملاً مواظب مقام و موقعیت خود باشی و بکوشی که وظایف خویش را خیلی خوب و درست انجام دهی ... (ترجمه و تلخیص از نوشته‌های آلفونس دوده)

ج د و ل ک ل م ا ت م ت ق ا ط ع

الفی

- ۱- نوعی صفت که معمولاً بعد از اسم می‌آید. - صفتی که معمولاً قبل از اسم می‌آید. ۲- سکونت. - یکی از کلمه‌های پرسشی. ۳- نوعی گل که زرد آن معروفتر است. - چگونگی انجام گرفتن فعل را بیان می‌کند. - ضمیر دوم شخص با همراهی نشانهٔ مفعولی. ۴- کلمه‌ای برای اشاره به دور. - از حروف اضافه. - اسی که با آن، صفت «آبی» ساخته شده. - برای ندا به کار می‌رود. ۵- دستور زبان عربی. ۶- سازگاری. - سر. ۷- جمع آن «اسباب» است. ۸- «رسد» بی «ر». - «آمی». - برای پرسش زمان. ۹- کلمه‌ای مخصوص که در شمارش خانه و دکان به کار می‌رود. - مهمانخانه. - صفتی برای «گوشه». ۱۰- زبان مردم پاکستان. - چند کلمه‌ای که در جمله با هم بستگی بیشتری دارند. ۱۱- پزشک بر ... بیمار آمد. - کلمه‌ای مخصوص که در شمارش هواپیما و کشتی به کار می‌رود.

عمودی

- ۱- یکی از کلمه‌هایی که هم می‌تواند صفت پیوسته باشد، هم منند، هم قید، هم قید صفت، و هم قید قید. - سیبها. ۲- طبقهٔ پیش از دهگان. - صفت فاعلی از «داشتن». ۳- الفت. - یکی از وابسته‌های اسم. - وابسته‌ای که بدون هیچ نشانه بعد از اسم می‌آید. ۴- اگر از آخر بخوانیم پسوندی است که صفت نسی

- می‌سازد. - الکتریسته. - ضمیر سوم شخص مفرد. ۵- کوهی افسانه‌ای که سیمرغ در آنجا آشیانه دارد. - سال. ۶- یکی از صفت‌های شمارشی. - نقشی که مستقیماً با فعل در ارتباط نیست. ۷- بن مضارع از دانستن. - بن مضارع از «بالیدن». ۸- به دو نمی‌رسد. - دریا. - مخفف «اگر». ۹- سختی. - پسوندی برای ساختن صفت وقید. - بن مضارع «درویدن». ۱۰- یاری که مورد ندا و خطاب واقع شده است. - حالا. ۱۱- اسم مصدر از «نمودن». - مضارع اخباری سوم شخص مفرد از «جستن».

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱										
۲										
۳										
۴										
۵										
۶										
۷										
۸										
۹										
۱۰										
۱۱										

ضمیر شخصی: جدا - پیوسته

می‌دانیم که کلمه‌ای که به جای اسم می‌نشیند **ضمیر** نامیده می‌شود و اسمی را که ضمیر به جای آن آمده **مرجع** آن ضمیر می‌گویند.

همچنین می‌دانیم ضمیری که برای هر شخص (گوینده، شنونده، دیگر کس) از مفرد و جمع، گونه‌ای جداگانه داشته باشد **ضمیر شخصی** نامیده می‌شود.

بعضی از ضمیرهای شخصی همیشه به‌طور مستقل و جدا به کار می‌روند و می‌توان آنها را **ضمیر شخصی جدا** نامید. شش صورت ضمیر شخصی جدا چنین است:

من	ما
تو	شما
او (وی)	ایشان



اکنون در جمله‌های زیر دقت کنید:

کوشاترین دوست **من**، **اوست**. **ما** آینده خوبی برای او پیش‌بینی می‌کنیم.
خوب است **شما** هم با او آشنا شوید و **او** را از نزدیک بشناسید.

در جمله اول «**من**» چه نقشی دارد؟ «**او**» چطور؟ در جمله دوم «**ما**» چه نقشی دارد؟ «**او**» چطور؟ در جمله سوم نقش «**شما**» چیست؟ در همان جمله نقش «**او**» کدام است؟ در جمله آخر نقش «**او**» چیست؟

ضمیر شخصی جدا می‌تواند در جمله **نهاد** یا **مفعول** یا **متمم** یا **مضاف‌الیه**

باشد.

● فرزند عزیزم! می‌خواهم دربارهٔ آینده **آت** نیز مطالبی برایت بگویم.

مطلب بالا را می‌توان بدین گونه نیز بیان کرد:

فرزند عزیز من! می‌خواهم درباره آینده تو نیز مطالبی برای تو بگویم.
 «م» و «ت» نیز مانند «من» و «تو»، ضمیر شخصی هستند و برای هر

شخص گونه‌ای جداگانه دارند:

م	مان	پدرم	پدرمان
ت	تان	پدرت	پدرتان
ش	شان	پدرش	پدرشان

چنان که دیدیم این گونه ضمیرها همیشه به آخر کلمه دیگری می‌پیوندند.
 از این رو آنها را **ضمیر شخصی پیوسته** می‌نامیم.

● در به کار بردن ضمیر «ش» باید دقت کرد که مرجع آن برای شنونده و خواننده روشن و مشخص باشد. در دو جمله زیر استعمال این ضمیر با ابهام همراه است؛ و باید از استعمال این گونه جمله‌ها پرهیز کرد:

برادر او کتابش را برد.

پسرش وامش را پرداخت.

● آدمها تفنگ دارند و شکار می‌کنند. این کارشان آزار است. «این کارشان»
 یعنی «این کار ایشان». «شان» نیز مانند «ایشان» مضاف‌الیه «کار» است.
 ضمیرهای شخصی پیوسته، گاهی **مضاف‌الیه** هستند. در این حال معمولاً
 به مضاف یعنی اسمی که بدان وابسته هستند می‌پیوندند.

● پرویز را کجا دیدی؟ - در فروشگاه دیدمش

چرا او را به خانه دعوت نکردی؟ چرا دعوتش نکردی؟

در جمله اول مفعول کدام است؟ در جمله دوم چطور؟

در جمله سوم « او » چه نقشی دارد؟ در جمله چهارم نقش « ـش » چیست؟
ضمیرهای شخصی پیوسته گاهی **مفعول** هستند. در این حال معمولاً همراه
فعل به کار می‌روند.

● برای **ت** خبر خوشی آورده‌ام. فقط برای **تو** چنین خبری آورده‌ام.
ضمیرهای شخصی پیوسته گاهی **متّمم** هستند. در این حال معمولاً با یکی از حروف
اضافه می‌آیند.

بیاموزیم

بعضی از ضمیرهای شخصی همیشه جدا
به کار می‌روند و از این رو آنها را **ضمیر شخصی**
جدا می‌نامیم. ضمیر شخصی جدا در جمله
می‌تواند **نهاد** یا **مفعول** یا **متّمم** یا **مسند** یا
مضاف‌الیه باشد.

ضمیرهای شخصی **ـم**، **ـت**، **ـش**،
ـمان، **ـتان**، **ـشان** همیشه به دنبال
کلمه‌ای دیگر به کار می‌روند. این گونه ضمیرها
را **ضمیر شخصی پیوسته** می‌نامیم. ضمیرهای
پیوسته می‌توانند در جمله **مضاف‌الیه** یا **مفعول**
یا **متّمم** باشند.

ضمیرهای پیوسته گاهی هم به دنبال کلمه‌های دیگری می‌آیند و یا در جایی غیر
از جای اصلی خود در جمله قرار می‌گیرند، و از این رو شناختن نقش آنها کمی

دشوار می‌شود. در چنین حالی، ساده‌ترین راه برای شناختن نقش ضمیر پیوسته، گذاشتن ضمیر جدا به جای ضمیر پیوسته و در آوردن ترتیب کلمات جمله به صورت ساده است:

- «بود رستمش نام و بس سرکش است ...» یعنی نام او رستم بود و ...
 «مَت رهبری کنم.» یعنی من تو را رهبری کنم.
 «گرت از دست بر آید دهنی شیرین کن.» یعنی اگر از دست تو بر آید ...

تمرین

در نوشته‌های زیر، مرجع ضمیرهای شخصی و نقش آنها را مشخص کرده، در جدولی بنویسید:

«... و ماشین طلسم است برای ما غرب‌زدگان که خود را در ظل حمایتش می‌بریم و در پناهش خود را از شر آفات دهر مصون می‌دانیم. غافل از اینکه این طلسمی است که دیگران به سینه زندگی ما آویخته‌اند تا برسانندمان و بدوشندمان...»

وضع ما فعلاً از این قرار است که ماشین را صبح تا شام به خدمت داریم و حتی غذای روزمهمان را در آن می‌پزیم؛ اما درست همچو آن کودکی که برای ترساندنش، مادر دیگری به سر می‌گذاشت و دیو می‌شد، از ماشین وحشت داریم و «دیگ‌بسر» می‌پنداریمش. دیوی که ترکیبی است از همان دیگی که خوراک هرروزه کودک در آن می‌پزد و همان مادری که آغوش‌گزش پناهگاه او است.»

جلال آل احمد. «غرب‌زدگی»

بگفت ای پسر بی‌گناهم مکوب
 ولی چون تو جورم کنی چاره چیست
 (بوستان سعدی)

گریبان در بندند وی را به جنگ
 جهان‌بینده‌ای گفنش ای خودپرست
 دریده نبودی چو گل پهرهن
 (بوستان سعدی)

فرو کوفت پبری پسر را به چوب
 توان بر تو از جور مردم گریست

یکی ناسزا گفت در وقت جنگ
 قفا خورده عربیان و گریبان نشت
 چو غنچه‌گرت بسته بودی دهن

● پرویز کارش را تمام کرد. او کار خود را زودتر از همه تمام کرد.

در جمله اول مرجع «ش» چیست؟ در جمله دوم چه کلمه‌ای معادل

«ش» به کار رفته است؟

«خود» نیز مانند هر ضمیر دیگری به جای اسم می‌نشیند و از این رو، **ضمیر**

نامیده می‌شود.

● گاهی از **خود** می‌پرسم که تاکنون برای دیگران چه کرده‌ام. هرگز **خود** را

برتر از دیگران مپندار.

ناگهان **خود** را در آب چشمه دید. زیرکان به دست **خود** برای **خود** دشمن

نمی‌تراشند.

در مثال اول «**خود**» به جای کدام شخص به کار رفته است؟ در مثال دوم

به جای گوینده به کار رفته است یا شنونده یا غایب؟ در مثالهای بعد چگونه؟

ضمیر «**خود**» به جای گوینده و شنونده و غایب، چه یکی باشد چه بیشتر،

به کار می‌رود. از این رو آن را **ضمیر مشترک** نامیده‌اند.

● پرویز **خود** را بیش از آنچه هست می‌بیند. نیک‌اندیشان نیکی را تنها

برای **خود** نمی‌خواهند. به **خود** گفتم نباید از راه راست بازگشت. هر چه کنی

به **خود** کنی.

در جمله اول، کلمه «**خود**» چه نقشی دارد و مرجع آن چه نقشی؟ در جمله‌های

بعد چگونه؟ آیا در جمله‌های بالایی توان به جای «**خود**»، ضمیر دیگری که معادل

آن باشد، به کار برد؟

ضمیر مشترک می‌تواند تمام نقشهای ضمیر شخصی جدا را به عهده بگیرد. در بعضی از موارد، ناگزیر از به کار بردن ضمیر مشترک هستیم و نمی‌توانیم ضمیر شخصی به جای آن به کار ببریم و آن، وقتی است که ضمیر مشترک در جمله‌ای **مفعول** یا **متمم** باشد و **مرجع** آن نهاد همان جمله.

● گاهی بعد از نهاد، ضمیر مشترک «**خود**» نیز برای تأکید آورده می‌شود: «من **خود** به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود.» در این حال، «**خود**» بدل نهاد است. گاهی نیز «**خود**» به تنهایی نهاد جمله می‌شود: **خود** نزد او رفت و پیغام را رسانید.

● امروزه به جای «**خود**» معمولاً **خودم**، **خودت**، **خودش**، **خودمان**، **خودتان**، **خودشان** به کار می‌رود و بدین ترتیب با کمک ضمیر پیوسته، شخص آن معین می‌شود:

اول کمی **خودش** را باخت ولی دوباره به **خودش** مسلط شد.
گاهی نیز ضمیر شخصی جدا به «**خود**» اضافه می‌شود و شخص آن را معین می‌کند:

همه به حرف او خندیدند، حتی **خود** او هم خنده‌اش گرفت.

بیاموزیم

«**خود**» به جای گوینده و شنونده و دیگر کس از مفرد و جمع به کار می‌رود، از این رو «**خود**» را **ضمیر مشترک** می‌نامیم. امروزه به جای «**خود**» گونه‌های «**خودم**»، «**خودت**» ... یا

«خود من»، «خود تو» ... به کار می‌رود.

ضمیر مشترک می‌تواند تمام نقشه‌هایی را که ضمیر شخصی جدا به عهده می‌گیرد، عهده‌دار شود. در بعضی از موارد ناگزیر از به کار بردن ضمیر مشترک هستیم و آن وقتی است که ضمیر مشترک در جمله‌ای **مفعول** یا **متمم** باشد و مرجع آن، **نهاد** همان جمله.

تمرین

در نوشته زیر نقش ضمیرهای مشترک را معین کنید:

«... اگر انسانهای اولیه آن چنانکه برای ما توصیف می‌کنند، توجه به خود و جهان طبیعت و هماهنگ‌ساختن جهان طبیعت با خود نداشتند و اگر در این راه تلاش نمی‌کردند، آیا جامعه و تمدن و پیشرفتی قابل تصور بود؟ بدون شک جواب منفی است. انسان خود را درک کرده و احتیاجات خود را تشخیص داده و در تعقیب رفع احتیاجات خود به این روز رسیده است که می‌بینیم... آن خاصیت ذاتی که ما درون خود احساس می‌کنیم، کاملاً قابل اثبات بوده، می‌توانیم آن عامل را حامل شخصیت انسانی بدانیم.»

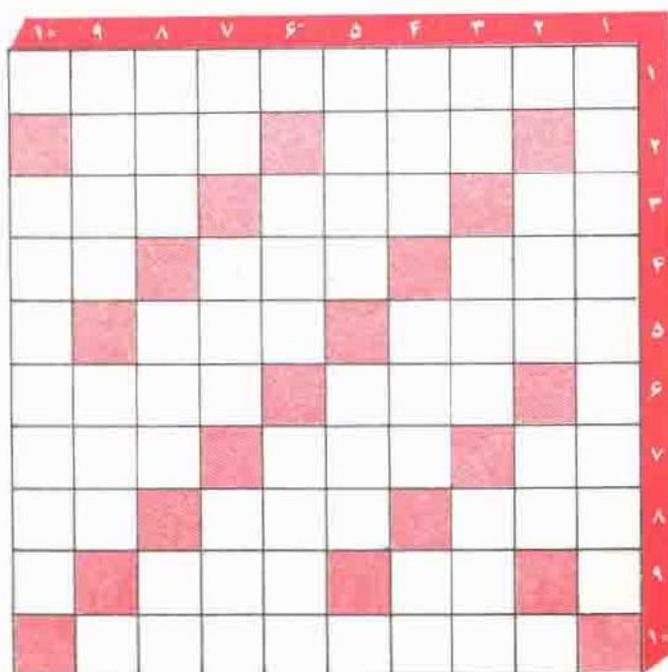
از کتاب «وعدان» تألیف محمد تقی جعفری

ج	د	و	ل	ك	ل	م	ا	ت	م	ت	ق	ا	ط	ع
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---

افقی

- ۱- جانشین اسم است و به آخر فعل یا اسم می‌پیوندد. ۲- صفتی برای «بو» و «صدا» و هراز چیزهای دیگر. - برای نفس کشیدن لازم است. ۳- صد کلاغ را ... کلوخ بس است. - ضمیر شخصی جدا. - بیماری.
- ۴- از بن مضارع «رفتن» ساخته شده. مبارکی... بخور همیشه بخور. ۵- ضمیر به آن برمی‌گردد. - ضمیر شخصی پیوسته، دوم شخص جمع. ۶- فرمانبردار و مطیع. - نخرده‌نده و منتشر کننده. ۷- از ضمیرهای جدا. نام کسی که از خط و نقطه، الفبایی برای تلگراف اختراع کرده. - سرو نیست ولی همیشه سبز است.
- ۸- نمو. - رودی در مرز ایران و شوروی. - شناسه برای فعل سوم شخص جمع. ۹- ضمیر سوم شخص جدا. - آمار. ۱۰- به جای اسم می‌نشیند و برای هر شخص گونه‌ای جدا دارد.

- ۱- ضمیری که از هر سه شخص از مفرد و جمع جانشینی می‌کند. ۲- نمی‌بیند. - پرتندی که با اسم صفت می‌سازد و شباهت و همانندی را می‌رساند. ۳- در گرما آب می‌شود. - مزد، پاداش. - «دد» نیست.
- ۴- کلمه‌ای که از بن مضارع «رفتن» ساخته شده و معنی مضمیری می‌دهد. - اسمی که همه افراد ممنوع را دربر می‌گیرد. - ضمیر سوم شخص. ۵- متوب به پشم. - ضمیری که نشانه مفعول به همراه دارد.
- ۶- مسلمانان همه ... پیغمبر اسلام هستند. - بیک عالم غیب. ۷- صوتی که بر شگفتی دلالت دارد. - هر که ... از عمل خویش خورد. - منت از حاتم طائی نبرد. - صفتی که بر یکی از رنگها دلالت می‌کند.
- ۸- صفت تریبی برای سه. - پوتند آلودگی و آمیختگی. - اگر «در» داشت مصدر بود. ۹- ترک کنند. - یکی از ضمیرهای شخصی پیوسته. ۱۰- جانشینی برای اسم که به طور مستقل و جدا به کار می‌رود.



ساختمان فعل

فرهاد به دبیرستان رفت.

فرشاد کتاب را از روی میز برداشت.

فرید تکالیف خود را خوب انجام داد.

افعال جمله‌های بالا از لحاظ ساختمان چه فرقی دارند؟

در جمله نخستین، فعل «رفت» به کار رفته و آن تنها یک کلمه است و قابل

تقسیم به اجزای دیگر نیست.

در جمله دوم، فعل «برداشت» به کار رفته که از دو بخش «بر» و «داشت»

ترکیب یافته است؛ «بر» پیشوند است یعنی بخشی از کلمه مرکب است که

به تنهایی معنی ندارد ولی وقتی به اول کلمه می‌آید معنی آن را تغییر می‌دهد.

«داشت» خود، فعل است و بدون «بر» نیز به کار می‌رود.

در جمله سوم، فعل «انجام داد» آمده و آن از دو کلمه «انجام» و «داد»

ترکیب یافته است؛ «انجام»، اسم است به معنی پایان، و «داد» خود، فعل است.

بیاموزیم

دسته‌ای از افعال، تنها یک کلمه‌اند و

قابل تجزیه به دو جزء یا بیشتر نمی‌باشند؛ مانند

آمدن، گفتن، نوشتن، خواندن؛

این‌گونه فعلها را **فعل ساده** می‌نامند.

دسته‌ای دیگر با افزودن پیشوندی به اول

فعل ساخته می‌شوند؛ مانند برداشتن، بازگشتن و

در آمدن؛ این‌گونه فعلها را **فعل پیشوندی** می‌گویند.

دسته سوم، افعالی هستند که از دو کلمه یا بیشتر ترکیب می‌شوند؛ یعنی با آوردن اسم یا صفت به اول فعل ساخته می‌شوند؛ مانند احترام کردن، شکست یافتن و آزاد ساختن؛ این گونه فعلها را **فعل مرکب** می‌نامند.

تمرین

- ۱- دو جمله بنویسید که در آنها فعل ساده به کار رفته باشد.
- ۲- دو جمله بنویسید که در آنها فعل پیشوندی به کار رفته باشد.
- ۳- دو جمله بنویسید که در آنها فعل مرکبی به کار رفته باشد که یکی از آنها از اسم و فعل، و یکی دیگر از صفت و فعل ترکیب یافته باشند.
- ۴- انواع فعلهای زیر را از حیث ساختمان (ساده، پیشوندی و مرکب بودن) معین کنید:
داشت، فرا گرفتیم، رها کردند، عشق می‌ورزد، گرامی داشته‌اند، مهربانی نمود، خوابید، فرامی‌خواند، خندیدند، باز کردید، برگردانیم، می‌گشند.
- ۵- ابیات زیر را بخوانید و فعلهایی را که در آن به کار رفته با ذکر نوع هر یک از حیث ساختمان، مشخص کنید:

بارب به وقت گل گنه بنده عفو کن وین ماجرا به سرو لب جویبار بخش.

جز روز خرمی نبود در حساب عمر ما برگرفته‌ایم ز گبسی حسابها.

گر نکتیر می‌کنی با خواجگان سفله کن ورتواضع می‌کنی با مردم دوویش کن.

چون وانی کنی گرمی خود گره می‌باش ابرو گشاده باش چو دست گشاده‌نیست.

وجوه فعل: اخباری، التزامی، امری

زیبا روزنامه می‌خواند.

فریبا شاید به مسافرت برود.

رؤیا! کتابت را بردار.

در جمله‌های بالا فعلها با هم چه فرقی دارند؟

فعل «می‌خواند» در جمله نخستین، مضارع اخباری است و از وقوع کار «خواندن» خبری قطعی می‌دهد.

فعل «برود» در جمله دوم، مضارع التزامی است و وقوع کار «رفتن» را با شک و تردید بیان می‌کند.

فعل «بردار» در جمله سوم، امر است و از وقوع کاری به طور حتم یا از روی تردید خبر نمی‌دهد، بلکه انجام دادن کاری را طلب می‌کند.

فعل جمله‌های زیر از نوع کدام یک از افعال جمله‌های بالا هستند؟
دیروز دبیر به سعید جایزه داده بود.

صبح که به دبیرستان می‌رفتم، در خیابان دوستم را دیدم.
جعفر دانش آموز با انضباطی است.

کاوه فردا به خانه پیرادش خواهد رفت.

فعلهای «داده بود»، «می‌رفتم»، «دیدم»، «است» و «خواهد رفت» در جمله‌های بالا همگی مانند فعل «می‌خواند» در نخستین جمله، از وقوع کار یا وجود حالتی خبری قطعی و حتمی می‌دهند.



اکنون به چهار جمله زیر دقت کنید:

۱ - علی شاید به مدرسه رفته باشد

۲- ای کاش خواهرم امشب از مسافرت **برگردد**.

۳- فردا صبح باید امتحان **بدهیم**.

۴- اگر فردا هوا آفتابی **بشود**، به صحرا خواهیم رفت.

در جمله اول، فعل «**رفته باشد**» **ماضی التزامی** است و انجام یافتن کار را با «شاید» که علامت شک و تردید است، بیان می‌کند: شاید **رفته باشد**.

در جمله دوم، فعل «**برگردد**» **مضارع التزامی** است و از وقوع کار، همراه «ای کاش» که نشانه آرزوست، صحبت می‌کند: ای کاش **برگردد**.

در جمله سوم، فعل «**امتحان بدهیم**» **مضارع التزامی** است و انجام گرفتن کار را با «باید» که معنی لزوم را می‌رساند بیان می‌کند: باید **امتحان بدهیم**.

در جمله چهارم نیز فعل «**بشود**» **مضارع التزامی** است و همراه «اگر» که مفهوم شرط دارد آمده و خبری قطعی از «آفتابی شدن هوا» نمی‌دهد.

بدین ترتیب می‌بینیم هیچ یک از چهار فعل جمله‌های بالا وقوع کار یا وجود حالتی را به طور قطع و یقین بیان نمی‌کنند، بلکه انجام گرفتن آن را به **شک** و **آرزو و لزوم** و **شرط** وابسته می‌نمایند.



می‌دانیم که با فعل امر انجام دادن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را از کسی یا کسانی طلب می‌کنیم. در آغاز درس نیز گفتیم فعل «**بردار**» در جمله «رویا کتابت را **بردار**» **امر** است و انجام دادن کاری را طلب می‌کند.

بعضی فعلها از وقوع کار یا وجود حالتی به طور **قطع** و **یقین** خبر می‌دهند؛ به عبارت دیگر گوینده به وقوع کار یا داشتن حالتی

بیاموزیم

یقین دارد؛ این گونه فعلها از **وجه اخباری** است.
وجه، یعنی طریقه، طور، صورت. اخبار، یعنی
خبر دادن، و در اصطلاح دستورخبر قطعی دادن.

فعلهای ماضی التزامی و مضارع التزامی معمولاً همراه فعلی دیگر از قبیل
«نمی توانم»، «می خواهم» و یا کلماتی مانند «اگر»، «شاید» و «کاش» می آیند
و از انجام یافتن کار یا وجود حالت یا پذیرفتن کار و حالتی با **شرط و شک و آرزو**
و **قصد** و مانند آن، خبر می دهند؛ این فعلها از **وجه التزامی** است؛ التزام، یعنی:
وابسته بودن؛ به این ترتیب می توانیم بگوییم: فعلی از وجه التزامی است که
انجام گرفتن آن، قطعی و مسلم نبوده و به شک و شرط و آرزو و لزوم و قصد و مانند
آن وابسته باشد.

افعالی که بر **طلب** انجام دادن کاری یا داشتن و پذیرفتن حالتی دلالت
دارند، فعل امر نامیده می شوند. این افعال را از **وجه امری** می شماریم.

تمرین

- ۱- دو جمله بنویسید که در آنها، افعال در وجه اخباری به کار رفته باشد.
- ۲- دو جمله بنویسید که در آنها، افعال در وجه التزامی به کار رفته باشد.
- ۳- دو جمله بنویسید که در آنها، افعال در وجه امری به کار رفته باشد.
- ۴- افعال زیر را یک بار به صورت التزامی و یک بار به صورت امری در آورید و آنها را در جمله به کار
برید:

می رفتید، خواننده بودید، خواهید دید، گفته اند، نشستی، رفت، می خوانی.
مثال: می رفتید - اگر به شیراز رفته باشید لابد آرامگاه حافظ را دیده اید. (التزامی) شما بیروید من نمی آیم

۵- نوشته زیر را بخوانید و وجه المعالی را که با حروف رنگی نوشته شده است مشخص کنید:

خدا یا!

تو که به بنی آدم کرامت **بخشیدی**.

تو که «امانت» خاص خویش را بر دوش بنی آدم **نهادی**.

تو که همه پیامبران را برای تعلیم کتاب و تحقق عدالت مبعوث کرده‌ای.

تو که عزت را از آن خود **می‌خوانی** و از آن پیامبران خود و از آن انسانهایی که ایمان **دارند**...

ما انسانیم، به تو و پیام پیامبران تو، ایمان **داریم**. آزادی و آگاهی و عدالت و عزت را از تو **می‌خواهیم**.

بخشش که سخت محتاجیم، و دردناکانه تر از همه وقت، قربانی اسارت و جهل و ذلتیم.

ای خداوند مستضعفان!

تو که «اراده کرده‌ای» تا بر بچاره شدگان زمین منت نهی، و توده‌های محکوم ضعف و معروم از حیات را

که در بند کشیدگان تاریخ و قربانیان ستم و غارت زبان و مبعوضان دوزخ زمین اند- بدرهبری انسانشان **برکشی**،

و به وراثت جهانشان **برداری**!

اینک هنگام **دررسیده است**، و مستضعفان زمین وعده تو را **انتظار می‌کشند**.

ای مظهر غیرت! مستضعفان زمین، در این زمان، تنها پرستندگان تو **اند!**

خدا یا!

تو که همه فرشتگانت را در پای آدم به سجده **افکندی**، اینک **نمی‌بینی** که بنی آدم را در پای دیوان به خاک

وجود افکندند؟

آنان را از بند عبودیت بُتهای این قرن- که خود تراشیده‌ایم- به بندگی آزادی بخش عبودیت خویش!

آزادی **بخش**!

خدا یا!

«آنها که به آیات تو کفر **می‌ورزند** و پیامبران تو را به ناحق می‌کشند، و نیز مردانی را که از مردم برخاسته و

به عدالت و برابری می‌خوانند **ناپود می‌کنند**»، بر جهان سلطنت **اند**.

خدا یا!

به علمای ما ستولیت، و به عوام ما علم، و به مؤمنان ما روشنائی، و به روشنفکران ما ایمان، و به مستعصبین

ما فهم، و به فهمیدگان ما تعصب، و به زنان ما شعور و به مردان ما شرف، و به پیران ما آگاهی، و به جوانان ما

اصالت، و به خفتگان ما بیداری، و به بیداران ما اراده، و به بیگانهان ما حقیقت، و به دینداران ما دین، و به

نویسندگان ما تعهد، و به هنرمندان ما درد، و به شاعران ما شعور، و به محققان ما هدف، و به نویسندگان ما امید،

و به ضعیفان ما نیرو، و به تنگسگان ما قیام، و به اعدای ما تکان، و به مُردگان ما حیات، و به کوران ما نگاه،

و به خاموشان ما فریاد، و به سلطانان ما قرآن، و به شیعیان ما علی، و به فرقه‌های ما وحدت، و به خودبینان ما

انصاف، و به فحاشان ما ادب، و به مجاهدان ما سیر، و به مردم ما خود آگاهی، و به همه ملت ما، همه تصمیم

و استعداد فداکاری و شایستگی نجات و عزت **عطا کن**!

ای خدای کعبه! این مردی را که همه عمر، هر صبح و شام، در جهان، رو به خانه تو دارند، رو به خانه تو می‌زنند و رو به خانه تو می‌میرند، این مردی را که برگرد خانه ابراهیم تو طواف می‌کنند، قربانی جهل شرک و در بند جور نمرد **میستند!**

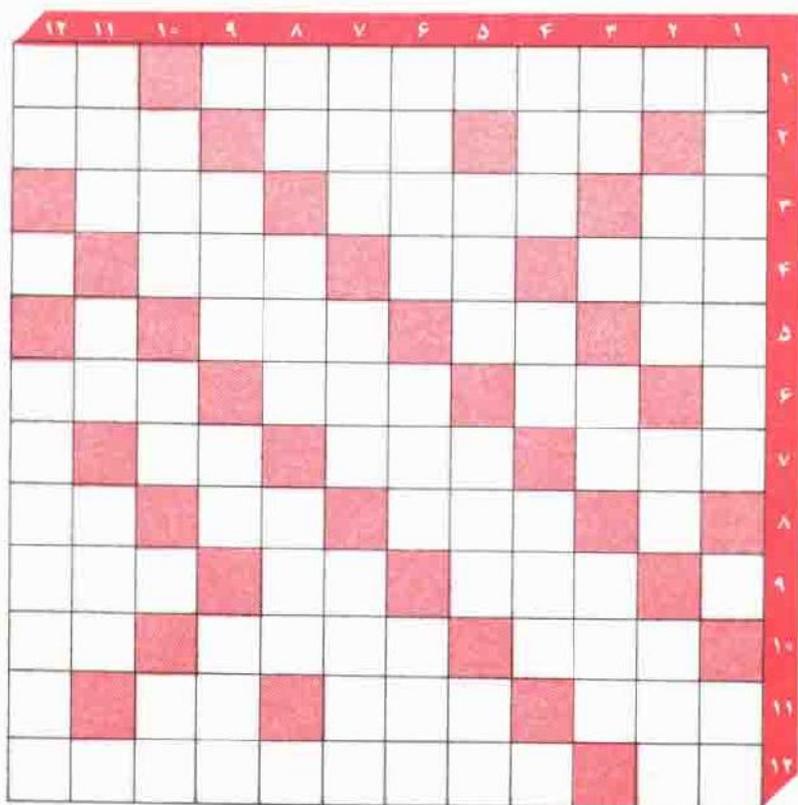
ج د و ل ک ل م ا ت م ت ق ا ط ع

الفی

۱- «ی» به آخر آن اضافه کنید صورتی از فعل می‌شود که با شک و تردید یا آرزو همراه است. - ضمیر شخصی جدا. ۲- مخفف «اگر» - نهی از رفتن. ۳- ضمیر شخصی پیوسته. ۳- مکرر آن نام پرنده‌ای است که مرغان را به سوی سیرخ رهبری کرد. - کلمه‌ای که مرکب نیست. - پسوندی که معنی «نگهبان» به اسم می‌افزاید. ۴- برای اشاره به نزدیک است. - ضمیر شخصی جدا. - مقام. - ضمیر شخصی پیوسته، سوم شخص مفرد. ۵- اگر «آ» داشت بن ماضی «آمدن» بود. - نشانه صفت برتر. - پسوندی برای ساختن صفت. ۶- ضمیر شخصی جدا. - تله. - اگر به دروازه حریف وارد کنید مسابقه را برده‌اید. ۷- پایتخت آن صنعت است. - مطیع. - جزئی از فعل که مفهوم اصلی آن را دربر دارد. ۸- حلّ این جدول هم ... است وهم تماشا. - اولین ماه زمستان. - کوچکترین عددی که بر دو و سه قابل تقسیم است. ۹- اولین سلسله‌ای که در ایران فرمانروایی کردند. - پسوندی که در «سگر» و «آهنگر» هست. - نام یکی از حروف الفبا. ۱۰- قدم. - ساده. - نیست. - «سن» بی‌سین. ۱۱- طرف بیرونی سقف. - دهان. - امر از «آوردن». ۱۲- شبه جمله است. - صورتی از فعل که انجام یافتن کار را به طور قطع و یقین خبر می‌دهد.

عمودی

۱- صورتی از فعل که «امر» را می‌رساند. - ضمیر پیوسته، سوم شخص مفرد. - یکی از حروف اضافه. ۲- بن ماضی «دیدن». - مخفف ماه. - پسوندی که زمان و مکان را می‌رساند. ۳- نشانه جمع. - برای اشاره به دور است. - مادر. ۴- رودی بین ایران و روسیه. - ضمیر شخصی جدا. - پسوندی که با اسم صفت می‌سازد و رنگ را می‌رساند. ۵- فرمان. - بخشنده و بزرگوار. - راست نیست. ۶- به خاطر داشتن آن «متمنن» نامیده می‌شویم. - یکی از حروف الفبا. - به گرد زمین می‌گردد. ۷- برای رفتن به میدان جنگ می‌پوشیدند. - خوشنام و بدنام هر دو آن را دارند. - متضاد سرما. ۸- ضمیر شخصی جدا. - ظرفی برای نوشیدن. - شناخت. ۹- ترس. - چیزی که بی‌ادب و بی‌هنر هر دو دارند. - کلمه‌ای که برای شمردن خانه و دکان همراه عدد به کار می‌رود. ۱۰- در آسمان بچوید. - بدن. - نشانه مفعول. ۱۱- ضمیر پیوسته، اول شخص جمع. - نخستین عدد زوج. - مقام و مرتبه. ۱۲- نشانه جمع. - ضمیر پیوسته، سوم شخص مفرد. - فعلی که نه ساده است، نه مرکب از دو کلمه.



آنچه در این بخش از کتاب طی ۱۰۰ شماره می‌بینید، خلاصه مطالبی است که از سالهای پیش تاکنون خوانده‌اید و ما برای یادآوری، آنها را در اینجا تکرار کرده‌ایم. برخی از این موارد هر چند ظاهراً تازه به نظر می‌رسد ولی در حقیقت از مقایسه مطالبی که خوانده‌اید نتیجه‌گیری شده است.

ساختمان زبان

۱- گفته‌ها و نوشته‌های هر زبانی از **کلمه** های بسیار تشکیل شده است. ما اندیشه خود را در قالب **جمله** بر زبان یا به قلم می‌آوریم و به وسیله جمله‌ها آنچه را در ذهن داریم بیان می‌کنیم.

۲- ساختمان زبان از قاعده و نظامی خاص پیروی می‌کند. بخشی از این قاعده و نظام را که درباره ساختمان زبان فارسی است در **دستور زبان فارسی** می‌خوانیم.

برای سخن گفتن و نوشتن به زبانی، لازم نیست از قاعده و نظام آن زبان آگاه باشیم، اما اگر کسی بخواهد زبان مادری خود یا هر زبان دیگری را به خوبی بشناسد، ناچار باید با نظام و قواعد آن، آشنا باشد. علاوه بر آن، شناختن زبان و یادگیری دستور به ما یاری می‌کند که به آسانی بتوانیم جمله‌های درست را از نادرست باز شناسیم و همچنین زبانهای دیگر را آسانتر فرا گیریم.

جمله

- ۳- جمله را معمولاً چنین تعریف می‌کنند:
- جمله، مفهوم کاملی است که به وسیله چند کلمه بیان می‌شود. گاهی ممکن است جمله تنها یک کلمه باشد، در این صورت اغلب آن کلمه فعل خواهد بود: **بنشینید**، **بفرمایید**.
- ۴- جمله از نظر چگونگی پیمایی که دربر دارد چهار نوع است: **خبری**، **پرسشی**، **امری**، **تعجبی**.
- ۵- اگر در جمله خبری داده شده باشد، آن را **جمله خبری** می‌گوییم:
- هوآروشن است.
- ۶- اگر جمله، سؤالی را برساند، آن را **جمله پرسشی** می‌نامیم:
- پروانه کجاست؟
- جمله پرسشی گاهی برای تأکید یا اعتراض یا تشویق است:
- مگر به تو یادآوری نکردم؟
- ۷- جمله‌ای که در آن خواهشی یا فرمانی باشد، **جمله امری** نامیده می‌شود:
- بخور تا نوانی به بازوی خویش.

۸- جمله‌ای که تعجبی را می‌رساند، **جمله تعجبی** نامیده می‌شود:

چه لباس بپوشی!

۹- جمله از نظر ساختمان بر دو گونه است: ساده و مرکب.

۱۰- جمله ساده‌ای که دارای معنی تمام و کامل باشد، **جمله ساده مستقل** نامیده می‌شود:

علی به دبستان رفت.

۱۱- دو جمله که بر روی هم، معنی همدیگر را کامل می‌کنند، **جمله مرکب** نامیده می‌شوند: پس که

دیروز کار کردم، خسته شدم.

۱۲- در هر جمله مرکب یکی از جمله‌ها پایه گفتار است و غرض اصلی گوینده را دربر دارد. این جمله

را **جمله پایه** می‌نامند. بک یا چند جمله دیگر که برای کاملتر کردن معنی جمله پایه می‌آید، **جمله پیرو**

خوانده می‌شود: **نو آن گوی (پایه) که شایسته نوست. (پیرو)**

۱۳- هر جمله‌ای از دو قسمت تشکیل می‌شود: **نهاد و گزاره.**

نهاد قسمتی از جمله است که درباره آن خبر می‌دهیم. **گزاره** خبری است که درباره نهاد داده می‌شود:

نهاد	گزاره
پروین شاگردان سال سوم راهنمایی	آمد. با دبیر خود به گردش علمی رفتند.

فعل

۱۴- جزء اصلی و مهم جمله، فعل است. فعل همیشه در قسمت گزاره قرار دارد:

رامین - به مدرسه رفت

۱۵- فعل از نظر ساختمان بر سه گونه است: **ساده، پیشوندی، و مرکب**؛ مانند **رفتیم، برگشتند، آماده**

ساخت.

۱۶- فعل کلمه‌ای است که بر انجام گرفتن یا واقع شدن کاری و با وجود داشتن یا پذیرفتن حالتی دلالت

می‌کند. علاوه بر آن، فعل زمان (گذشته، حال، آینده) و شخص (گوینده، مخاطب، دیگرکن) و مفرد یا جمع

بودن شخص را می‌رساند.

۱۷- برای بیان هر یک از سه زمان اصلی (گذشته، حال، آینده) چند نوع فعل داریم: انواع فعلهای

ماضی برای گذشته، مضارع اخباری برای حال، مستقبل و مضارع التزامی برای آینده به کار می‌رود. مضارع

اخباری بر آینده نیز دلالت می‌کند.

۱۸- چون هر فعلی سه شخص دارد و هر شخص می‌تواند مفرد یا جمع باشد، پس هر یک از انواع مختلف

فعل، شش صورت پیدا می‌کند. وقتی که شش صورت فعلی را به ترتیب بیان کردیم، می‌گوییم آن فعل را

صرف کرده‌ایم. ماضی ساده **رفتن** چنین صرف می‌شود: **رفتیم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید،**

رفتند.

۱۹- هر یک از گونه‌های مختلف فعل که برای رساندن شخص (مفرد یا جمع) و زمانی معین به کار می‌رود، **ساخت** نامیده می‌شود. **رفتم**، **ساختنی** از **رفتن** است.

۲۰- در هر دسته از ساخته‌های گوناگون فعل، جزء ثابتی هست که معنی اصلی فعل را دربر دارد، این جزء ثابت را **بن** می‌نامیم

۲۱- هر فعلی دو بن دارد: یکی در ساخته‌های مضارع و امر، دیگری در ساخته‌های ماضی. اولی را بن **مضارع و دوّمی** را **بن ماضی** می‌نامیم. دو بن **رفتن** به ترتیب **رو** و **رفت** است:

بن مضارع		بن ماضی	
روم	رویم	رفتم	رفتیم
روی	روید	رفتی	رفتید
روند	روند	رفت	رفتند

۲۲- در هر ساخت فعلی جزئی وجود دارد که مفهوم شخص و عدد فعل را می‌رساند: م، ی، د، د، یم، ید، ند. این اجزا را **شانه** می‌نامند:

شانه

روم	رویم	رفتم	رفتیم
روی	روید	رفتی	رفتید
روند	روند	رفت	رفتند

۲۳- علاوه بر بن و شانه، در اوّل برخی از افعال، می و او و او و او و او می‌آید: می‌خواندم، می‌خوانم، بخوانم، بخوان، مخوان، نخوان. این جزء را **جزء پیشین** می‌نامند.

زمان فعل

۲۴- **مضارع اخباری** از افزودن «می» بر سر بن مضارع و شانه فعل درست می‌شود. مضارع اخباری گاهی بر زمان حال و گاهی بر زمان آینده دلالت می‌کند. همچنین کارهایی را که پیوسته ادامه دارد با مضارع اخباری بیان می‌کنیم:

پرویز کتاب می‌خواند. پرویز فردا به مسافرت می‌رود. زمین به دور خورشید می‌گردد.

۲۵- **مضارع التزامی** از افزودن «پ» به بن مضارع و شانه فعل پدید می‌آید. مضارع التزامی بر زمان آینده دلالت می‌کند و از کاری خبر می‌دهد که وقوع آن حتمی نیست:

شاید پرویز به مسافرت برود. فردا می‌خواهم امتحان بدهم.

۲۶- **ماضی ساده** از افزودن بن ماضی فعل به شانه‌ها درست می‌شود. ساختمان این فعل، ساده‌ترین نوع

ماضی است؛ من به خانه آمدم. پروانه و پروین به دبستان رفتند.

۲۷- ماضی نقلی از صفت مفعولی فعل مورد نظر به اضافه (ام ، ای ، است ، ایم ، اید ، اند) پدید می آید. ماضی نقلی برخی از فعلها مانند «خواستن» ، «ایستادن» ، «نشستن» اغلب نشان می دهد که فعل از زمان گذشته آغاز شده و تا زمان حال ادامه دارد: جمشید **خواست** ، ولی پرویز **نشسته است**.

۲۸- ماضی استمراری با افزودن «می» به اول ماضی ساده ساخته می شود و اغلب نشان می دهد که فعل در زمان گذشته چند بار تکرار شده یا مدتی ادامه داشته است:

من پارسال هر هفته یکبار به تماشای موزه **می رفتم**. سعدی سالها جهانگردی **می کرد**.

۲۹- اگر در زمان گذشته دو یا چند فعل انجام گرفته باشد به طوری که یکی در جمله پایه و دیگری در جمله پیرو آمده باشد، معمولاً آن را که قبلاً انجام گرفته است با **ماضی بعید** بیان می کنند. **ماضی بعید** از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ماضی ساده «بودن» صرف می شود؛ وقتی به کلاس رسیدم، بچه ها **نشسته بودند**.
۳۰- فعلی را که به واقع شدن آن در زمان گذشته یقین نداریم، با **ماضی التزامی** بیان می کنیم: شاید او این خبر را **شنیده باشد**.

۳۱- فعلی که تنها بر زمان آینده دلالت کند، **مستقبل** نامیده می شود:

فردا به گردش **خواهم رفت**.

۳۲- فعلی که بر خواهش یا فرمان دلالت کند، فعل **امر** نامیده می شود: **بخوان**، **بنشینید**.

۳۳- منفی **امرائهی** می نامند و در آن به جای «ب» در اول فعل، «ه» یا «آ» می آید: **مخوان** ، **نخوان**.

وجه فعل

۳۴- فعل سه وجه دارد:

وجه اخباری، که وقوع کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را به طور قطع و یقین خبر می دهد؛ سهراب فردا به مشهد **می رود**.

وجه التزامی، که وقوع کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را با شک و شرط و آرزو و امثال آن می رساند؛ سهراب شاید فردا به مشهد **برود**.

وجه امری، که انجام دادن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را طلب می کند: **برو**، **بنشین**.

لازم و متعدی، و فاعل و مفعول - فعل ربطی

۳۵- گاهی نهادکننده کار نیز هست. نهادی که کننده کار باشد، **فاعل** نامیده می شود: **علی** به دبستان رفت.

۳۶- گاهی معنی جمله تنها با فاعل کامل نمی شود و به کلمه دیگری نیاز دارد که آن را **مفعول** می گوئیم: **علی**، **احمد** را به دبیرستان برد.

۳۷- مفعول اغلب همراه «را» می آید: احمد کتاب را خرید.

و گاهی بدون «را» می آید: احمد کتاب خرید.

۳۸- فعل جمله هایی که معنی آنها بی مفعول کامل نمی شود، **متعدی** است.

متعدی فعلی است که در معنی به مفعول نیاز دارد. در جمله «علی، احمد را به دبیرستان برد» «برد» فعل متعدی است.

فعل جمله‌هایی که معنی آنها بی مفعول و تنها با فاعل تمام می‌شود **لازم** نامیده می‌شود. در جمله «علی به دبستان رفت» «رفت» فعل لازم است.

۳۹- برخی از فعلها گاهی به معنی لازم و گاهی به معنی متعدی به کار می‌روند
گربه شیشه را شکست. شیشه شکست.

۴۰- گاهی فاعل در جمله ناگفته می‌ماند و فعل جمله به مفعول نسبت داده می‌شود. این قبیل فعلها را **مجهول** می‌نامند. در مقابل، فعلی را که به فاعل نسبت داده شود، **معلوم** می‌گویند.

در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد، نهاد، مفعول است: گل‌دان برداشته شد.

در جمله‌ای که فعل آن معلوم باشد، نهاد، فاعل است: احمد گل‌دان را برداشت.

۴۱- گاهی در جمله، نهاد نه فاعل است نه مفعول، بلکه، فعل، کلمه یا ترکیبی را به نهاد نسبت می‌دهد. افعال این‌گونه جمله‌ها را فعل **ریطی** می‌گویند و کلمه یا ترکیبی را که به نهاد نسبت می‌دهند، **مستند** یا **باز بسته** می‌نامند:

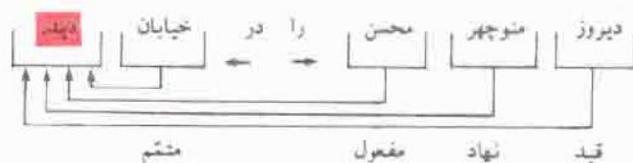
هوا روشن است، آب گرم شد، اتاقی سرد بود، آب روان گشت.

است، شد، بود، گشت در جمله‌های بالا فعل **ریطی**، روشن، گرم، سرد، روان **مستند** است.

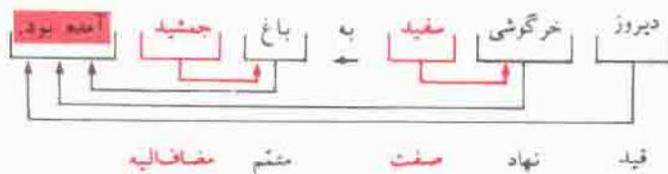
نقش

۴۲- وظیفه‌ای را که کلمه در جمله نسبت به فعل به عهده دارد **نقش** آن می‌گوییم. **نقشهای اصلی** کلمه در ارتباط **مستقیم** آن یا فعل مشخص می‌شود.

کلمه در نقشهای **نهادی**، **مفعولی**، **متممی**، **قیدنی**، و **مستندی** (باز بسته‌ای) به طور مستقیم با فعل در ارتباط است:



کلمه در نقشهای **مضاف‌الیه**، **وصفی** (صفتی) و **بدلی**، با واسطه کلمه دیگری که یکی از نقشهای بالا را به عهده دارد به طور **غیر مستقیم** با فعل در ارتباط است.



۴۳- نهاد، در جمله می‌تواند به چهار صورت بیاید:

الف- فاعل جمله باشد: **بهمن آمد.**

ب- همراه فعل مجهول بیاید و در اصل **مفعول** باشد: **بهمن کشته شد.**

ج- صفت و حالتی را به او نسبت دهند: **بهمن با هوش است.**

د- صفت و حالتی را بپذیرد: **بهمن بیمار شد.**

۴۴- نهاد اگر مفرد باشد، فعل نیز مفرد می‌آید و اگر نهاد بیش از یکی و یا جمع باشد فعل نیز جمع

می‌آید: **مهناز آمد.** مهناز و مهناب **آمدند.** دختران **آمدند.** ولی اگر نهاد غیر جاندار و جمع باشد می‌توان فعل

آن را مفرد آورد: **شیشه‌ها شکست.**

همچنین اگر نهاد اسمی باشد که به ظاهر مفرد و در معنی **جمع** باشد می‌توان فعل جمله را **مفرد** یا **جمع**

آورد:

سپاه انجمن **شد** به درگاه اوی به ایر اندر آمد سر گاه اوی

سپاهی ز گردان پرخاشجوی ز زابل به آمل **نهادند** روی

۴۵- **متّم** کلمه‌ای است که بعد از یکی از حروف اضافه می‌آید و توضیحی دربارهٔ فعل، به جمله

می‌افزاید: مجید کتاب را از **کتابخانه** برداشت.

۴۶- **متد** کلمه‌ای است که به وسیلهٔ یکی از فعلهای ربطی (است، بود، شد...) به نهاد نسبت داده

می‌شود: حرف جن **تلخ** است.

۴۷- **فید** کلمه‌ای است که چگونگی وقوع فعل را می‌رساند: داریوش **خوب** می‌خواند. (به شماره‌های

۸۲ و ۸۳ و ۸۴ رجوع شود.)

۴۸- **مضاف‌الیه** اسم یا ضمیری است که با واسطهٔ کمره‌ای (ی-یی) بعد از اسمی که نهاد یا متّم و

انشاء آن است می‌آید و توضیحی دربارهٔ آن می‌دهد: برادر **من** آمد.

۴۹- **صفت پیوسته**، کلمه‌ای است که همراه نهاد یا مفعول با متّم و جز آن می‌آید و چگونگی آن را

بیان می‌دارد: مرد **هنرمند** را نسب از هنر است. (به شماره‌های ۶۶ تا ۷۹ رجوع کنید.)

۵۰- **بدل** کلمه‌ای است که به دنبال اسمی که نهاد یا مفعول یا متّم است می‌آید و آن را نزد شنونده

مشخص می‌کند یا توضیحی دربارهٔ آن می‌دهد: فریدون برادرش **نهاد** را به بازار برد. کتاب گلستان از آثار

معروف سعدی، **شاعر نامدار ایران** است.

اسم

۵۱- اسم و ضمیر می‌توانند نقش **نهادی**، **مفعولی** و **متّمی** و **مضاف‌الیه** و **بدلی** را عهده‌دار شوند.

۵۲- **اسم**، کلمه‌ای است که برای نامیدن انسان یا حیوان یا مفهوم و یا چیزی دیگر به کار رود: مرد

گوسفند، دانش، دریا.

۵۳- اسم، اگر بر یکی دلالت کند، **مفرد** است: کتاب، زن، معلم. و اگر بر بیشتر از یکی دلالت

کند، **جمع** است: کتابها، زنان، معلمین، اختراعات، ملتئون، دروس.

ساختمان

- ۵۴- کلمه، گاهی یک جزء یا یک پاره است، در این صورت ساده نامیده می‌شود: **مهمان**، **سر** و گاهی از دو جزء یا بیشتر ترکیب می‌شود، در این صورت **مرکب** نامیده می‌شود: **مهمانرا**، **سریلزخانه**.
در برخی از کلمه‌های مرکب، بخش پیشین یا پسین، معنی مستقلی ندارد؛ باغبان در آمد، در این کلمه‌ها بخش پیشین را **پیشوند** و بخش پسین را **پسوند** می‌گویند.
- ۵۵- برخی از اسمها و صفتها از بن فعل ساخته می‌شوند. این گونه کلمه‌ها را **اسم مشتق** و **صفت مشتق** می‌گویند: **گفتار** (= گفت + ار)، **دانا** (= دان + ا).
در مقابل، اسمها و صفتهایی را که از بن فعل گرفته نشده‌اند و در ساختمان آنها بن فعلی وجود ندارد، **اسم جامد** و **صفت جامد** می‌نامند: **خدا**، **بزرگ**.
- ۵۶- **مصدر** اسمی است که معنی فعل را دربر دارد، ولی زمان و شخص را نمی‌رساند. مصدر از بن ماضی فعل با افزودن «ن» ساخته می‌شود: گفت + ن = گفتن.
۵۷- جز مصدر، اسمهای دیگری نیز هست که بر معنی مفهوم فعل دلالت می‌کند مانند **دانش** (از دانستن)، **پذیره** (از پذیرفتن). این نوع کلمات را **اسم مصدر** می‌گویند.
نوعی اسم مصدر نیز از اسم یا صفت با افزودن «ی» درست می‌شود:
دوست + ی = دوستی، خوب + ی = خوبی.

انواع اسم

- ۵۸- اسم اگر بر تمام افراد همنوع و یا همجنس دلالت کند، **اسم عام** نامیده می‌شود: کشور، زن، اسب، کوه، ولی اگر بر فرد یا افرادی خاص دلالت کند، **اسم خاص** نامیده می‌شود: ایران، فرنگیس، رخش، دماوند.
- ۵۹- دو کلمه اگر دارای یک معنی باشند ولی تلفظ آنها یکسان نباشد، **مترادف** (هم‌معنی) نامیده می‌شوند: فکر و اندیشه - چهره و روی،
دو کلمه اگر دارای تلفظ یکسان باشند ولی معنی آنها متفاوت باشد، **متشابه** (شبه هم) نامیده می‌شوند: خوار و خار.
اگر دو کلمه در تلفظ یکسان نباشند و در معنی هم صد هم باشند، آنها را **متضاد** (ضد هم) می‌گویند: شب و روز - دوست و دشمن.
- ۶۰- **معرفة**، اسمی است که برای شنونده معین و معلوم باشد.
- ۶۱- **نکره**، اسمی است که برای شنونده روشن و معلوم نباشد. نشانه نکره، «ی» در آخر و یا «یک» در اول اسم است و گاهی اسم نکره هر دو نشانه را با هم می‌گیرد:
پسری را دیدم. به **یک خیابان** رفتم. **یک خانه‌ای** خریدم.
- ۶۲- گاهی نام مخاطب را یا آهنگی خاص در جمله ذکر می‌کنیم در این صورت آن اسم را **منادا** می‌گوییم. منادا بیشتر با تغییر آهنگ مشخص می‌شود و گاهی «ای» در اول یا «ا» در آخر آن می‌آید.
به ندرت «یا» و «ایا» نیز در اول منادا دیده می‌شود.

بهتر شناساندن آن آمده است.

۷۰ - برخی از صفت‌های بیانی معنی فاعلی دارند، یعنی برکننده کار دلالت می‌کنند، این گونه صفت‌ها را **صفت فاعلی** می‌نامند: فرستنده، روان، کوشا، آموزگار، پروردگار، شمعگر.

۷۱ - بیشتر صفت‌های فاعلی مشتقند، یعنی از بن مضارع یا بن ماضی فعل با افزودن پسوندی درست می‌شوند:

فرستنده = فرست (بن مضارع فرستادن) + نده

روان = رو (بن مضارع رفتن) + ان

کوشا = کوش (بن مضارع کوشیدن) + ا

آموزگار = آموز (بن مضارع آموختن) + گار

پروردگار = پرورد (بن ماضی پروردن) + گار

۷۲ - برخی از صفت‌های مشتق از بن ماضی فعل به اضافه «ه» ساخته می‌شوند، بیشتر این صفت‌ها معنی مفعولی دارند، به همین جهت آنها را **صفت مفعولی** می‌نامند:

گفته = گفت (بن ماضی گفتن) + ه

۷۳ - برخی از صفت‌ها نسبت به کسی یا چیزی یا جایی یا حیوانی را می‌رسانند، این گونه صفت‌ها را **صفت نسبی** می‌گویند. صفت‌های نسبی با افزودن پسوندهایی به آخر کلمه درست می‌شوند:

نیشابوری = نیشابور + ی

بازارگان = بازار + گان

نمکین = نمک + ین

دیرینه = دیر + ینه

۷۴ - اگر بخواهیم صفت کسی یا چیزی را یا صفت کسی یا چیزی دیگر بسنجیم، این سنجش را با **صفت برتر** بیان می‌کنیم.

صفت برتر یا افزودن «تر» به صفت عادی درست می‌شود: علی از محسن **بزرگتر** است.

۷۵ - اگر بخواهیم برتری چیزی یا کسی را به همه افراد همجنس نشان دهیم آن را با **صفت برترین** بیان می‌کنیم. اگر به صفت عادی «ترین» یا به صفت برتر «بن» بیفزاییم صفت برترین به دست می‌آید: **بزرگترین** شهر ایران تهران است.

۷۶ - صفت‌های بیانی را که معمولاً پس از موصوف می‌آیند **صفت‌های پسین** می‌توان خواند و صفت‌های اشاره‌ای، پرسشی، تعجبی، مهیج، و شمارشی را که پیش از موصوف قرار می‌گیرند **صفت‌های پیشین** می‌توان نامید.

۷ - **صفت‌های پیشین** را به اعتبار مفهومی که دربر دارند می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد:

الف - یک ... دو ... سه ... بیست ... که شماره را می‌رسانند و **صفت شمارشی** نامیده می‌شوند: دو کتاب خریدم.

ب - چند ... هیچ ... همه ... هر ... فلان ... که تعداد یا مقدار یا چیز یا کس نامعینی را می‌رسانند و **صفت مهیج** نامیده می‌شوند: نمی‌دانم چند کتاب خریده است.

ج - چه ... چگونه ... کدام ... چند ... هیچ ... که پرسش را می‌رسانند و **صفت پرسشی**

نماید می‌شوند: چه کسی را دیدی؟ کدام خانه را خریدی؟

۵- چه ... چقدر ...! که تعجب را می‌رسانند و **صفت تعجبی** نامیده می‌شوند: چه گل زیبایی!

۶- این ... آن ... همین ... همان ... که اشاره را می‌رسانند و **صفت اشاره‌ای** نامیده می‌شوند: این دیگ باب آن چقدر است.

۷۸- غالباً در شمارش اشیا و جانداران، کلمه‌های معینی را بین صفت شمارشی و موصوف آن قرار می‌دهند، از آن جمله است: یاب، دست، نفر، رأس، فروند، قطعه و قواره و جز آن: **باب خاله**، دو **دست** لباس، پنج **فروند** هواپیما، یک **رأس** گوسفند و ...

۷۹- این «و» آن «اگر به جای اسم بنشینند **ضمیر اشاره** نامیده می‌شوند:

به دوست و دشمن نیکی کن تا دشمنی **این** کاهش گیرد و دوستی **آن** افزوده گردد.

«این» «و» آن «اگر همراه اسم باشد **صفت اشاره** است: **آن** کتاب را بیاور، **این** دفتر را بردار.

قید

۸۰- **قید** کلمه یا ترکیبی است که چگونگی انجام گرفتن فعل را نشان می‌دهد و یا آن را به چیزی از

قبیل زمان، مکان، مقدار، تأکید و جز آن مقید می‌سازد.

۸۱- قید از این جهت که معنیهای گوناگون به فعل می‌افزاید انواعی پیدا می‌کند:

قید کیفیت: داریوش **خوب** می‌خواند.

قید زمان: پروین **امروز** از سفر باز می‌گردد.

قید مکان: مهشید **بیرون** نشسته است.

قید مقدار: پرویز **کم** می‌خورد.

قید تأکید: **حتماً** نامه می‌نویسم.

قید پریش: **چرا** دیر آمدی؟

قید تأثت: **متأسفانه** روزها به بهبودی می‌گذرد.

۸۲- برخی از قیدها همیشه در جمله به صورت قید به کار می‌روند. این گونه قیدها را **قید مختص**

می‌گوییم: همیشه، هرگز، فعلاً، حتماً و نظایر آنها را در هر جمله‌ای به کار بیاورید به صورت قید خواهد بود.

در مقابل قیدهای مختص، قیدهای دیگری وجود دارد که در جمله گاهی به صورت صفت یا اسم و گاهی

به صورت قید به کار می‌روند، مثلاً «شب» اسمی است که در جمله می‌تواند نهاد، باز بسته، مفعول و نیز قید واقع

شود:

شب فرارسید. (نهاد) پرویز **شب** به خانه آمد. (قید)

این گونه کلمه‌ها را که گاهی در جمله قید واقع می‌شوند، و گاهی نقش دیگر می‌پذیرند **قید مشترک** می‌نامند.

۸۳- برخی از کلمه‌ها که مفهوم مقدار و اندازه را می‌رسانند در نقشهای گوناگون به کار می‌روند. این

نقشها عبارتند از:

۱- مستند (باز بسته) : موفقیت‌های او **بسیار** بود.

۲- صفت (پیوسته اسم) : او زحمت **بسیار** کشید.

۳- قید برای فعل : او **بسیار** کوشید.

۴- قید برای صفت پیوسته : کار **بسیار** مهمتی به انجام رسید.

۵- قید برای منند : او **بسیار** خوشحال بود.

۶- قید برای قید دیگر : او **بسیار** خوب می نویسد.

حروف

۸۴- **حرف‌ها** کلماتی هستند که غالباً از کلمه‌های دیگر کوتاه‌ترند و معنی مستقلی ندارند، کار آنها پیوستن جمله‌ها و کلمه‌ها به یکدیگر، یا نسبت دادن کلمه به فعل، و با نشان دادن مقام و حالت کلمه در جمله است.

پس حروف در جمله نقشی ندارند بلکه وظیفه آنها نشان دادن نقش اجزای دیگر است. چنان که حرف نشانه‌ها و نقش مفعولی کلمه را نشان می‌دهد و حروف اضافه نقش متمم بودن آن را.

۸۵- حرفهایی که کلمه را به فعل نسبت می‌دهند، **حرف اضافه** نامیده می‌شوند: از ، به ، در ، یا : **یا عجله از مدرسه به خانه آمدم.**

و **را** اگر به معنی **به**، **از**، **برای**، باشد حرف اضافه است و اگر پس از مفعول بیاید، حرف نشانه مفعول است: صد کلاغ را یک کلوخ پس است (برای صد کلاغ ...).

۸۶- حرفهایی که دو کلمه یا دو جمله را به هم ربط و پیوند می‌دهند، **حرف ربط** یا **پیوند** نامیده می‌شوند: و ، که ، ولی ، تا ، زیرا ، پس ، چون ، همین که ، اما ، هم ، نیز ، اگر ، لکن ، اگر چه ، بلکه ، هر چند ...

۸۷- بعضی از حرفهای ربط بین دو کلمه یا دو گروه از کلمات یا دو جمله درمی‌آیند و نشان می‌دهند که آن دو، **همپایه‌اند**، یعنی هر دو نقش واحدی دارند، این گونه حرفهای ربط را **پیوند همپایگی** می‌نامند: **مجید و مهناز هر دو آمدند.** زمستان گذشت و رو سیاهی به زغال ماند.

۸۸- بعضی دیگر از حروف ربط تنها بین دو جمله می‌آیند و **همپایگی** آن دو را نشان می‌دهند: نداری عیب نیست **اما** فرض داری از بی‌ندبیری است. او آمد **ولی** نشست.

۸۹- بعضی دیگر از حروف ربط جمله‌ای را پیرو و وابسته جمله دیگر می‌سازند و آنها را **پیوند وابستگی** می‌نامند مانند که ، زیرا ، چون ، تا ، اگر ، اگر چه ، هر چند ...: **جهاد کن که به مطالعه علاقه مند شوی.** **تا** نکاری ندروی.

۹۰- کلمه‌هایی را که بر حالات درونی گوینده یا نویسنده چون غم ، شادی ، خشم ، تعجب ، تحسین ، آرزو ، و جز آنها دلالت می‌کنند **صوت** می‌نامیم: خوشا ، بعبه ، عجب ، زنهار ، وای ، آفرین ، کاش ، افسوس ، دریغ ، هان ، مبادا : **خوشا** مرز ایران عزیز تسیم! این کلمه‌ها را چون مفهومی نزدیک به جمله دارند، **شبه جمله** نیز نامیده‌اند.

حذف

۹۱- گاهی یک یا چند جزء در جمله حذف می‌گردد. حذف اجزای جمله همیشه به **قرینه** صورت می‌گیرد و **قرینه** بر دو قسم است: **قرینه لفظی** ، **قرینه معنوی**

۹۲ - **قرینه لفظی**: لفظی است در خود جمله یا جمله پیشین که به سبب آن، گوینده خود را از دوباره آوردن آن بی‌نیاز می‌بیند.

۹۳ - **قرینه معنوی**: سباق کلمه و مفهوم کلی جمله‌ها و عبارتهاست که گوینده را از آوردن کلمه یا کلمه‌هایی بی‌نیاز می‌سازد.

۹۴ - در جمله‌های امری، نهاد غالباً حذف می‌گردد؛ پرو، بیایید.

۹۵ - در جمله‌های همپایه که فاعل واحدی دارند فاعل، تنها در جمله نخستین می‌آید و در بقیه به قرینه

آن حذف می‌شود: افشین کتاب مرا برداشت و برد. «**پرو**» به تنهایی یک جمله است و به جای «**افشین کتاب مرا برد**» نشسته است.

۹۶ - در جمله‌های پاسخ‌ی بیشتر اجزای جمله از قبیل نهاد، فعل، مفعول، متمم، مسند، قید و

یا چند جزء آن با هم به قرینه جمله پرسشی حذف می‌گردد و حتی گاهی همه اجزا حذف می‌شود: که موزه ایران یاستان را دیده است؟ - من. یعنی من **موزه ایران یاستان را دیده‌ام**.

۹۷ - در جمله‌های پرسشی نیز برخی از اجزای جمله به قرینه جمله خبری که قبلاً گذشته است حذف

می‌گردد: علی به کرج رفت. - به کجا رفت؟ یعنی **علی** به کجا رفت؟

۹۸ - حروف نیز گاهی در جمله حذف می‌شوند: از من و برادرت این کار بر نمی‌آید. یعنی از من و از

برادرت این کار بر نمی‌آید.

مآخذ

- باطنی، محمد رضا (دکتر). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیر کبیر ۱۳۴۸.
- خیامپور، (ع) (دکتر). دستور زبان فارسی. تبریز.
- صادقی، علی اشرف (دکتر). «نظریه زبان‌شناسی آندره مارتینه و زبان فارسی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه تهران (شماره ۲ سال ۱۷) ۱۳۴۸.
- فرشیدورد، خسرو (دکتر). دستور امروز. تهران: صفی‌علیشاه ۱۳۴۸.
- قریب، عبدالعظیم (و دیگران). دستور زبان فارسی. در ۲ جلد، تهران: چاپخانه مرکزی.
- ناتل خانلری، پرویز (دکتر). دستور زبان فارسی. (دو جلد).
- همایونفرخ، عبدالرحیم. دستور جامع زبان فارسی. (در هفت جلد). در آوردن شواهد و امثال از این مآخذ استفاده شده است:
- حجازی، محمد. هزار سخن. چاپ سوم. تهران: ابن سینا ۱۳۴۶.
- حمیدی، مهدی (دکتر). دریای گوهر. جلد دوم، چاپ چهارم. تهران: امیر کبیر ۱۳۴۶.
- سعدی. گلستان. تهران: دانش ۱۳۴۸.
- طرح جدولها از آقای تهمورث حسن‌پور است.



Handwritten text in a rectangular box, likely a library or archival stamp, containing illegible characters.

